تهاجم فرهنگی

نویسنده:

آیت الله محمد تقی مصباح یزدی

فارسی

07:51:16 2011-07-24

پیشگفتار

تهاجم فرهنگی

نویسنده : آیت الله محمد تقی مصباح یزدی

پیشگفتار

متفکران عصر جدید در تئوریهای خود، ارکان تفکر نوبنیاد امروز را به گونه ای پی ریزی کرده اند که در آن بر خلاف گذشته، انسان به طور کلی بریده از فطرت الهی خویش تعریف می شود.

این تفکر، پیش از آن که مبتنی بر اصول عقلانی باشد، ناشی از خشم و نفرت و روح انتقام جویی توده ها، در برابر زورگوییها و ستمگریهای جاهلانه ارباب کلیسا، در قرون وسطی بوده است.

کلیسا، اگر چه قید و بندها و خرافاتی را به مذهب و حتی به کتاب آسمانی خود بسته بود که علت عقب ماندگی جوامع تلقی می شد، اما در آن زمان هنوز، با یك سری آموزشها و تعالیم اخلاقی همراه بود که در عمق فطرت جامعه انسانی ریشه داشت و رفتار پیروان خود را تا اندازه ای تعدیل می کرد. هنگامی که در آن دوران سیاه، غرب علیه مذهب عصیان کرد و خود را از ستم کلیسا و زنجیری که از خرافات عوام فریب در پای او نهاده بودند رها ساخت، افسار گسیخته و دیوانه وار به نام جدایی از دین، جنبه های اخلاقی و معنوی مذهب را نیز در وجدان خویش، لگدمال کرد. از آن پس، هر چند که در اثر رهایی از قید و بندها به وسیله رفورم مذهب خرافی، حرکت و تلاش خستگی ناپذیر و خصوصاً استفاده از میراث تمدن عظیم اسلامی در جنگهای صلیبی، توانست به سرعت برفراز صخره های دانش و صنعت پرواز کند و قله های تکنولوژی را فتح نماید، اما همزمان، خود را در حصارهای بلند تمدن بیروح مادی زندانی کرد و بدینسان از چاله ای بیرون آمد و به چاهی فرو افتاد!

انحطاط اخلاقی غرب، نتیجه ترویج مکتبهای منحرف فکری «اومانیسم ـ انسان مداری»، «لیبرالیسم ـ آزادی بی حد و مرز» و به دنبال آن «نیهلیسم ـ پوچ گرایی» بود که پس از نهضت رنسانس، در راستای مذهب ستیزی پایه گذاری شدند.

بدین سان بشر غربی امروز، با اصالت دادن به تکنیك و اقتصاد، در چنگال ماشینیزم و زندگی ماشینی گرفتار شده و سیطره تکنولوژی، خود او را نیز به یك ماشین تبدیل کرده است به طوری که دیگر زندگیاش فاقد هر گونه معنا و فضیلت و هدف می باشد و به همین جهت به «پوچی» روی آورده است.

جهانخواران سلطه گر در سرتاسر قرن اخیر، با همه امکانات تلاش کرده اند که جهان بینی اومانیسم را

در همه جهان و به ویژه در کشورهای جهان سوم و بالاخص در ممالك اسلامی توسعه دهند و هدف آنها، سرسپردگی مطلق و وابستگی همه جانبه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و غارت فرهنگ و منابع این کشورها بوده است. در این رابطه آنها با استفاده از توان تکنولوژیکی فوق مدرن در صنعت ارتباطات، و پیش از آن با فرستادن میسیونرهای مسیحی به عنوان سپاهیان صلح و برانگیختن عناصر خود باخته بومی کشورها در اجرای انواع برنامه ها و روشهایی که غالباً در پوشش علمی نیز فاقد هر گونه ارزش واقعی است و سر انجام با بکارگیری تمامی شیوه ها و ابزارهای مخرب سعی کرده و می کنند تا فرهنگی را که ریشه الهی دارد و محور همه حرکتهای آن بینش توحیدی است، به عنوان سد مستحکمی که در مقابل آنها قرار دارد، از میان بردارند.

آری، آنچه امروز جهانخواران را بیش از هر چیز دیگری به وحشت انداخته است، قدرت اسلام و حضور فعال آن در عرصه های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است.

بنابر این طبیعی است که استکبار جهانی، در قله اهداف خویش جهان اسلام را که به عنوان آخرین دین الهی، همواره در برابر تجاوزات بشرمانه غرب ایستاده است، به طور جدّی آماج حملات شدید فرهنگی خود قرار دهد و با ترویج فرهنگ آلوده خویش از راه اشاعه تفکر مبتذل مادّی و نشان دادن مظاهر فریبنده دنیای صنعتی، در فرهنگ اصیل اسلامی رخنه کرده، ارزشها و باورهای دینی را سست نماید و اندك اندك ریشه اعتقادات امت اسلامی را بخشکاند و سپس از دو دستاورد تمدّن جدید غرب، که یکی تکنولوژی و دیگری آلودگی اخلاقی و لجنزار فرهنگی است، همواره سراب اولی و رنگ و لعاب آن به وی نشان دهد و هنگامی که خوب به آن نزدیك شود او را مانند خود در دومی که منجلاب فساد است غرق سازد!

نکته ای که دراینجا قابل ذکر است و توضیح آن خواهد آمد، اتهام ناجوانمردانه ای است که تحت عنوان مخالفت ادیان آسمانی با پیشرفت علم و صنعت و رفاه اجتماعی، به دامان پاك اسلام نیز وارد کرده اند و از آن دروغهایی است که تلاش فراوانی شده تا خود تاریخ نیز آن را باور کند، اما هرگز این چنین نیست و حتی قضیه دقیقاً عکس آن است. زیرا همان گونه که تاریخ به وضوح شهادت می دهد، رشد صنعت و تحول اقتصادی در جامعه اروپا، مرهون تماس علمی، فنی، اقتصادی و تجاریای است که غرب در جنگهای صلیبی، در قرون دهم، یازدهم و دوازدهم، با جامعه اسلامی پیدا کرد و منجر به طرد نقاط انحراف مذهب کاتولیك گردید. پس در واقع، تمدن جدید در اثر ترك مذهب به وجود نیامد.

آنچه در نهایت، از نظر مکاتب الهی نکوهش شده، وابستگی ها وتعلقات مادی افراطی است که بگونه ای رفاه دنیوی را تمام هدف خویش قرار دهد و بُعد معنوی و هدف آفرینش انسان و کمال و سعادت ابدی او را بکلی فراموش کند مانند آنچه امروز در غرب مشاهده می شود. به طور کلی روی تافتن از اطاعت خداوند مذموم است زیرا اسلام هدف آفرینش را، در تعالی و تکامل روحی و معنوی نوع بشر، در سایه والای عبودیت او در برابر خداوند، می داند.

انگیزه این تهاجم، نخست ایجاد جوّ خود باختگی و روح بتفاوتی در جامعه، نسبت به ارزشهای اصیل خودی و تخریب هویت مذهبی و ملی آن جامعه می باشد، سپس ایجاد جامعه ای تازه که تفکرات و باورهای جهان غرب را بپذیرد و عقاید و ارزشهای دینی و فکری خود را دور بریزد و از نظر فرهنگ مصرف، در الگوی مصرفی غرب غرق شود. در این صورت است که با نابودی فرهنگ یك کشور، زمینه برای رشد سیطره سیاسی و اقصادی و گسترش سلطه همه جانبه استکبار جهانی هموار خواهد شد.

آنچه امروز ابر جنایتکاران، با بهره گیری از تکنولوژی ارتباطات و برنامه های ماهواره ای، با شعار تحقق دهکده واحد جهانی و همسان سازی فرهنگی، برای جهانی کردن فرهنگ خود تبلیغ می کنند، همه و همه در راستای همین اهداف شیطانی است. امپریالیسم خبری در بمباران اطلاعاتی و تبلیغات

انحصاری خود، که هدفی جز ملل محروم و خصوصاً کشورهای اسلامی ندارد، در صدد آن است که غرب را به عنوان نژاد برتر، به جهانیان معرفی کند، تا با تزریق تدریجی فرهنگ مسموم آن، به منافع استکباری و نامشروع خویش دست یابد.

اگر چه به طور طبیعی، قدرت تکنولوژی ارتباطی به فرهنگ ندارد، اما می بینیم که تاکنون، هر اندازه توان تکنولوژیکی غرب افزایش یافته، میزان سلطه فرهنگناش بیشتر شده است، و این به منش او وابسته است که در واقع منش سلطه گری و برتری جویی است.

میهن اسلامی ما، که به لحاظ استراتژیك و حساسیت منطقه ای و دارا بودن فرهنگ عمیق علمی و اسلامی و منابع سرشار اقتصادی، همواره مورد طمع و تجاوز دشمنان جنایتکار بوده است، پس از پیروزی انقلاب اسلامی که اساساً یك انقلاب فرهنگی و ارزشی است و تحرك و اقتدار خود را با بهره گیری از غنای فرهنگی اسلام در مقابله و معارضه با نظامهای کفر حاکم بر جهان به منصه ظهور رسانده و مهم ترین تهدید قرن علیه نظام نوین جهانی قلمداد شده است، استکبار جهانی را متوجه شرایط جدیدی نمود که برای متوقف کردن قدرت اسلام و رشد فزاینده آن در جهان به سرمایه گزاریهای وسیع تری در زمینه های فرهنگی و هنری بپردازد.

در این رابطه «دانیل پاتیس» رئیس انستیتوی پژوهشهای سیاست خارجی آمریکا، در سمیناری که در پاییز سال ٦٨ در شهر استامبول ترکیه برگزار شد گفته است :

«ما تا ده سال حساسیت خاصی نسبت به اسلام نداشتیم، اما امروز این طور نیست و همه ما نسبت به این پدیده جدید در ایران و برخی از کشورهای دیگر، باید با حساسیت بیشتری برخورد کنیم. امروز مسلمانان به ایران نظر دارند و از آن الگو برداری می کنند، امروز ایران برای مسلمانان به مثابه یك آزمایشگاه است، اگر این تجربه موفق شود، جسارت مسلمانان کشورهای دیگر هم بیشتر خواهد[١].

همزمان با تحرکات جهانی، ما در دهه اخیر، سالهای پرالتهابی را نیز در داخل کشور پشت سر نهادیم که دشمن با تحریك تأسف بار روشنفکران غربزده، سعی کرد به بهانه خرافه ستیزی و به عناوین مختلف دیگر اسلام اصیل را تضعیف کند و با تهمتهای ناروایی از قبیل تحجر و استبداد، از صحنه اندیشه و باور جامعه محو نماید و نهایتاً اسلام را از کشور ما ریشه کن سازد.

و این چنین بود که اینان با مقایسه اسلام و مسیحیت قرون وسطی و تشبیه روحانیت شیعه با اصحاب کلیسا، شعار پروتستانتیسم اسلامی را زمزمه کردند و با انتقاد از برخی حقایق و مقدسات مذهبی، نسبی بودن اصول اخلاق و معرفت دینی را مطرح نمودند.

این توطئه ـ که درباره آن متناسب با بحثهای آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت ـ شدیدترین و ناجوانمردانه ترین حمله ای است که در قالب مفاهیم علمی، اساس اعتقادات جوانان را مورد تهدید قرار داده و خواه ناخواه به موازات اهداف خصمانه جهانخواران بیگانه و نتیجتاً در مسیر انهدام و نابودی فرهنگ دینی و ملی کشورمان عمل خواهد کرد.

دشمن خیانتکار، در مسأله مرجعیت نیز آرام ننشسته است و با اتهام آمیختگی آن به اغراض دنیوی، یعنی لکه ننگی که در طول تاریخ تشیع، هرگز دامن پاك مجتهدان مجاهد و علمای عظیم الشان اسلامی را آلوده

نکرده و به وضوح از ساحت مقدس آنان دور بوده است، قداست آن را مورد سؤال و تردید قرار داده است.

تمامی این مسائل، تیرهای زهرآلود تهاجم فرهنگی و از جلوه های بارز آن هستند که قلب اسلام را نشانه رفته اند. بنابر این بر آحاد امت اسلامی به ویژه عاشقان حریم ولایت، واجب است که ابعاد مختلف و زوایای گوناگون این تهاجم را بشناسند و در پیشبرد اهداف مقدس اسلامی از فرهنگ والا و عظیم آن شجاعانه دفاع نمایند.

مجموعه حاضر، گزیده ای از سخنرانیهای استاد عالیقدر آیة الله مصباح یزدی پیرامون تهاجم فرهنگی است که در سالهای ٦٩ الی ٧٢ در مراکز مختلف ارائه گردیده و توسط جناب حجةالاسلام آقای عبدالجواد ابراهیمی تهیه و تدوین شده است.

امیدواریم این مجموعه گامی مؤثر ذر راه رسیدن به آن هدفهای مقدس واقع شود و مورد توجهات خاص امام عصر حضرت بقیّة الله الاعظم (عجّل الله تعالی فرجه الشریف) قرار گیرد.

واحد مجموعه آثار

پي نوشت ها :

[١]ـ مجله ١٥ خرداد شماره صفر ـ دیماه ٦٩.

سخن امام راحل (قدس سره) درباره مبارزه با تهاجم فرهنگی

سخن امام راحل (قدس سره) درباره مبارزه با تهاجم فرهنگی

«ای مسلمانان جهان که به حقیقت اسلام ایمان دارید، بپاخیزید و در زیر پرچم توحید و در سایه تعلیمات سالم مجتمع شوید و دست خیانت ابر قدرتها را، از ممالك خود و خزائن سرشار آن، کوتاه کنید و مجد اسلامی را اعاده کنید و دست از اختلافات و هواهای نفسانی بردارید، که شما دارای همه چیز هستید. بر فرهنگ اسلام تکیه زنید و با غرب و غربزدگی مبارزه نمایید و روی پای خودتان بایستید و برروشنفکران غربزده و شرق زده بتازید و هویت خویش را دریابید و بدانید که روشنفکران اجیر شده بلایی بر سر ملت و مملکتشان آورده اند که تا متحد نشوید و دقیقاً به اسلام راستین، تکیه ننمایید، بر شما آن خواهد گذشت که تاکنون گذشته است. امروز زمانی است، که ملتها باید چراغ راه روشنفکرانشان شوند و آنان را از خود باختگی و زبونی در مقابل شرق و غرب، نجات دهند که امروز، روز حرکت ملتهاست»[١].

پي نوشت ها :

[١]ـ امام خمینی (رحمه الله) ـ امام و انقلاب فرهنگی ـ ـ جزوه جهاد دانشگاهی.

هویت شرق نشینان و گستره تهاجم فرهنگی

هویت شرق نشینان و گستره تهاجم فرهنگی

در باب تهاجم فرهنگی، سخن، بسیار گفته شده است و در بیان اهمیت و حساسیت این پدیده قرن، و نوع برخورد با آن، گفته ها و نظریه های مختلفی ابراز شده که هر یك، اغلب ناظر به بعدی از ابعاد

فرهنگ است و بنابر این که در آنها به کدامیك از عناصر تشکیل دهنده فرهنگ اصالت داده شده باشد و به میزان ارزشیابی آن عنصر، با یکدیگر متفاوتند.

آنچه در این تهاجم، مورد توجه و تأکید اندیشمندان مسلمان و مسؤولان دلسوز جامعه قرار گرفته، اساسترین عنصر فرهنگ ما، همانا معارف و ارزشهای دینی می باشد که به شدت، هدف هجوم دشمنان ما واقع شده است.

در جهان معاصر، هویت و شخصیت حقیقی ما شرقیان، در پرتو فرهنگ آسمانمان رقم میخورد، بدان معنا که در آن سوی کره زمین ـ اگر چه نمی توان به سخن دشمن زیاد خوشبین بود، اما به هر منظوری که باشد ـ شناسنامه ما را، با مباحث عرفانی و معارف الهی ترسیم می کنند.

امروز، اگر غرب با تکنولوژی پیشرفته اش شناخته می شود، شرق نیز با معنویت و انسانیت، اخلاق و عاطفه، و با فلسفه و حکمت و ایدئولوژی متافیزیکباش هویت میابد. و این همان چیزی است که به ذائقه دشمنان ما تلخ مآید و قرنها است که در برابر آن صف آرایی کرده اند.

استعمار فرهنگی برای قطع ریشه های اعتقادی، در کشورهای اسلامی مبارزه می کند که این مبارزه، مقدمه ای برای از میان بردن تفکر و بینش توحیدی در تمامی جهان است.

اگر چه مساله تهاجم در کشورما، از مدتها قبل مطرح بوده است، اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی و نفوذ فرهنگ پویای اسلام در عرصه های بین المللی، نمودی تازه یافته است و استکبار جهانی با سرمایه گزاری های وسیعی تلاش می کند تا حرکت انقلاب و نفوذ فرهنگ اسلامی را متوقف سازد و نه تنها راه صدور آن را به کشورهای دیگر سد کند، بلکه تا آنجا که می تواند، فرهنگ ماتریالیستی و مبتذل خود را به صورتی گسترده تر، به کشورهای اسلامی و شرقی، خصوصاً به کشور ما وارد کند و این همان «تهاجم فرهنگی» است که امروزه درباره آن سخن می گوییم.

از آنجا که هر پدیده ای دارای ویژگیها و جنبه های خاصی است که شناخت صحیح آن، ارتباط مستقیم و وابستگی تامی به تشخیص آن ویژگیها دارد، از اینرو، پیش از ورود در گستره بحث تهاجم فرهنگی نیز لازم است که ابعاد آن را به خوبی بشناسیم و عناصرش را با دقت تجزیه و بررسی کنیم. بدیهی است که لازمه مقابله با هجوم دشمن، آگاهی و احاطه به ابعاد آن است; پس باید ابتدا دشمن و ماهیت او را بشناسیم و انگیزه و هدف او را بدانیم، پس از آن، زمان حمله و ناحیه نفوذ و عوامل داخلی او، و نیز ابزار و تجهیزات و شیوه ها و تاکتیك هایی را که در این حمله بکار خواهد برد، شناسایی کنیم. سپس با دقت، نیروهای خودی و راههای مقابله با تهاجم دشمن را مورد بررسی قرار دهیم. در این صورت می توانیم امیدوار باشیم که در اثر احاطه بر همه جوانب مبارزه، فریب دشمن را نخواهیم خورد و به پیروزی در برابر او دست خواهیم یافت. اکنون در بحث «تهاجم فرهنگی» نیز نخست باید منظور از «فرهنگ» و معنای «تهاجم» روشن گردد. پس از آن، وجود چنین تهاجمی به جامعه اسلامی امروز ما نفیاً و اثباتاً بررسی شود. سپس جریان و یا گروههای مهاجم، زمان تهاجم و همچنین هدف، انگیزه و شیوه های آنان مورد شناسایی قرار گیرد.

در این بحث، لازم است که رابطه میان فرهنگ و تکنولوژی نیز مورد بررسی واقع شود و روشن گردد که آیا با توجه به ضرورتهای زمان، اصولاً مقابله با تهاجم فرهنگی امکان پذیر است؟ و همچنین روشن شود که تفاوت میان ترویج فرهنگ و جذب آن با تحمیل و تهاجم فرهنگی چیست و آیا ترویج یك فرهنگ نیز در همه حال، امری نامطلوب و ناپسند است؟

قبل از ورود به اصل موضوع، لازم است که درباره تعدادی از این پیش فرضها، بطور مختصر توضیح بدهیم و چهارچوب بحث را دقیقاً مشخص نماییم. البته بیان تفصیلی هر یك، در جای مناسب خواهد آمد

:

مفهوم واژه «فرهنگ» از مفاهیم بسیار پیچیده است و به رغم تعاریف بشماری که درباره آن بیان شده، تاکنون تعریف روشن و جامعی از آن ارائه نشده است. با این همه، منظور ما از آن در بحث «تهاجم فرهنگی» عبارت از مجموعه ای از مایه های فکری و ارزشی است که در رفتار اختیاری و اجتماعی انسان اثر می گذارد. این مجموعه دارای عناصر متعددی است که در جای خود، مورد شرح و بررسی قرار خواهند گرفت.

کلمه «تهاجم» از واژه هایی است که از نظر لغوی معنای مشارکت طرفینی دارند، ولی این معنا مراد نیست و حتی در استعمالات رایج عرف نیز، به معنی هجوم یك طرفه آمده است.

اگر چنین نباشد، اعتقاد کسانی که اساساً اصطلاح «تهاجم فرهنگی» را یك لفظ بدون مصداق می دانند و جریانات امروز را نشرو تبادل فرهنگی می پندارند، با معنای طرفینی «تهاجم» سازگارتر است; در حالی که به وضوح مشاهده می کنیم که فرهنگ مهاجم، یك فرهنگ سلطه جو است که با اهداف خاصی در جهت بسط سیطره خود، برنامه ریزی و تلاش می کند و همانگونه که سردمداران و اندیشه گران کنونی آن اظهار کرده اند قصد دارد که جهان را به «دهکده واحد جهانی» بر اساس مبانی و ارزشهای اومانیستی مبدل سازد. بنابر این، معنی تهاجم با غافلگیری و تحمیل توام است و علت آنکه این کلمه در عرف ما ارزش منفی دارد، این است که دشمن میخواهد باورها و ارزشهای معتبر و متعالی را از جامعه ما برباید وبه جای آن، باورهای نادرست و ارزشهای منفی را بر ما تحمیل کند.

درباره رابطه فرهنگ و تکنولوژی ـ همان طور که در مقدمه اشاره کردیم ـ گرچه تاکنون رشد تکنولوژی به میزان زیادی در بالا رفتن سلطه فرهنگی بیگانگان، تأثیر داشته است اما در واقع، پذیرش آن ذاتاً می تواند بدون هر گونه وابستگی فرهنگی صورت گیرد. بنابراین علی رغم تصور عده ای از دست اندرکاران مسائل فرهنگی، که نسبت به تعریف فرهنگ و ارزشیابی آن، در مغالطات لفظی و به هر حال در دام حیله های شیطانی گرفتار شده اند، منظور ما از مبارزه با تهاجم فرهنگی، نفی هر گونه نوگرایی و پشت پا زدن به ابزارهای مدرن فرهنگی و نیز تجدید حیات هر گونه آداب و سنن قدیمی نیست، بلکه با توجه به ارزشیابی ما از فرهنگ، هدف اصلی مقابله، در جهت حفظ و تحکیم مبانی و ارکان فرهنگ جامعه، یعنی اعتقادات و ارزشهای والای اسلامی، شکل می گیرد و این، دقیقاً همان چیزی است که دشمنان ما، با همه سرمایه گزاری ها و امکانات و ترفندهای خود، تلاش بوقفه ای را در جهت تخریب و انهدام آن به کار می برند و با انواع تیرهای زهرآگین، نسلهای آینده را، آماج حملات پیاپی خود قرار می دهند.

در چنین شرایطی که تکنولوژی بویژه در بخش ارتباطات ماهواره ای، حملات رعد آسای استکبار جهانخوار را سرعت بخشیده و دیوانه وار راه خود را می پوید، به عنوان یك وظیفه الهی، بر فرد فرد امت اسلامی واجب است که در یك بسیج همگانی بپاخیزند و توطئه جهانی مستکبرین را علیه اسلام و مصالح مسلمین خنثی نمایند.

از مجموع آنچه گذشت، پاسخ سؤال پایانی نیز در مورد تفاوت ترویج فرهنگ با تحمیل آن به دست میآید واضح است که تلاش غرب در گسترش شبکه های ارتباطی و خبری، به منظور آن است که سلیقه ها، معیارها و الگوهای رفتاری و اخلاقی خود را در قالب فیلمها، شوهای تلویزیونی و دیگر برنامه های سرگرم کننده مبتذل، در سراسر کره زمین و به تمام بشریت تحمیل کند و این نیست مگر آنکه در زیر آن، اهداف شیطانی سودجویانه نهفته است. در حالی که ترویج فرهنگ سالم، دور از هر گونه دسیسه و با پشتوانه ای که از حقیقت دارد، با اهداف الهی انجام می شود. بنابر این ترویج هر فرهنگی یك امر ناپسند تلقی نمی شود و علت اساسی مخالفت ما با فرهنگ مهاجم غرب، آثار ضد الهی و ضد معنوی

آن است که به عنوان يك بار منفی، در آن به وجود آمده است.

گذشته از این، مغرب زمین به اعتراف مورّخان و دانشمندانش، قرنها تحت تأثیر فرهنگ عظیم اسلامی بوده است، به طوری که هنوز نیز آثار آن باقی است وحتی در تمدن کنونی خود، مدیون درخشش نیروهای خارق العاده مسلمان در بسیاری از علوم و فنون می باشد. زیرا جنگهای صلیبی که موجب ارتباط نزدیك اروپاییها با مسلمین شد، علی رغم خسارات فراوانی که به طرفین وارد کرد، موجب انتقال فرهنگ اسلامی و شرقی به اروپا گردید.

گوستاولوبون در کتاب «تمدن اسلام و عرب» می نویسد :

«تا مدت پانصد سال، مدارس اروپا روی کتابها و مصنفات مسلمین دایر بود، همانها بودند که اروپا را از لحاظ علم و عمل و اخلاق تربیت کرده، داخل در طریق تمدن نمودند ...»

آری دانشمندان منصف غرب، از صدور فرهنگ اسلامی به جوامع اروپایی تمجید نیز نموده اند; بنابر این کسی که امروز بر صدور انقلاب اسلامی ما به آن سوی مرزها، نام تهاجم می نهد و بدین وسیله میخواهد غارتگری و سلطه فرهنگی جنایتکاران را توجیه کند و شعله خشم مسلمانان غیور را علیه روش استکباری آنان خاموش سازد، بدون تردید فرق پاکی را با ناپاکی قبول ندارد!

تاکنون در این مقدمه، به نکاتی پیرامون تعریف فرهنگ و تهاجم، اثبات وجود تهاجم فرهنگی، انگیزه و هدف تهاجم و مسائل دیگری اشاره کردیم. باید دانست که به اعتقاد ما، در جامعه ای که اسلام به طور کامل تحقق و حاکمیت یافته باشد، سلسله ای از شناختها و باورها و همچنین ارزشهای اخلاقی ـ اجتماعی مورد قبول اسلام وجود دارد که دارای يك شیوه رفتاری منسجم و هماهنگ می باشد. این شناختها و ارزشها به علاوه رفتارهایی که دارای انسجام کامل بوده و دقیقاً ناشی از همان شناختها و ارزشها می باشد، فرهنگ اسلامی را تشکیل می دهند.

چنانچه گفتیم، این مربوط به جامعه ای است که اسلام در آن بطور کامل متحقق شود، بنابر این اگر فرهنگ برخی از جوامع اسلامی، از این هماهنگی و انسجام رفتاری برخوردار نیست، علت آن آمیختگی و ناخالصی است که در اثر نفوذ عناصر فرهنگ بیگانه، در فرهنگ اسلامی صورت می گیرد و نتیجتاً اینگونه جوامع را دارای فرهنگی التقاطی می سازد که این دوگانگی، با وحدت اسلام و یکپارچگی فرهنگ اسلامی هرگز سازگار نیست.

از آنجا که شرط اول مبارزه با تهاجم فرهنگی غرب، شناخت فرهنگ و فلسفه آن است و همچنین برای روشن تر شدن این بحث، به بیان نقش تخریبی فرهنگ و فلسفه غرب و ریشه تاریخی آن می پردازیم.

فلسفه غرب و نقش تخریبی آن در فرهنگ جوامع اسلامی

فلسفه غرب و نقش تخریبی آن در فرهنگ جوامع اسلامی

مقدمه

پیش از شروع این بحث، ذکر مقدمه کوتاهی لازم است : آنچه امروز در فرهنگ عصر ما، عصر انقلاب، به غرب نسبت داده می شود دارای يك بار منفی است ولی باید توجه داشت منظور ما از آنچه با بار منفی به غرب نسبت می دهیم همان آثار ضد معنوی، ضد اسلامی و ضد الهی است که در تمدن غرب و فرهنگ آنها بوجود آمده است. این موضوع نه به طبیعت جغرافیایی مغرب زمین مربوط است که هر کس در آنجا زندگی می کند دارای چنین فساد و انحرافی باشد و نه در تمام دوران تاریخ، فرهنگ غرب

چنین بوده که همیشه چنین فسادهایی وجود داشته باشد و نه اکنون کلیّت و شمول دارد; ولی به دلیل اینکه غالباً فسادهای موجود در کشور ما معلول نفوذ فرهنگ استعماری غربی است، از اینرو، به خاطر اختصار فرهنگ غربی تعبیر می کنیم وگرنه اکنون هم در مغرب زمین عده ای هستند با این فرهنگ مخالفند، همچنان که در گذشته هم افراد بسیاری با آن مخالف بوده اند. فلسفه ای که ما امروز آن را محکوم می کنیم، همچنین فرهنگی که مبتنی بر این فلسفه است ریشه در ماتریالیسم دارد، اگرچه آنها خود ابراز نمی کنند و بدان تصریح ندارند; ولی حقیقت این است که فرهنگ و فلسفه غالب و مسلط در کشورهای غربی حتی بر آنها که در ظاهر مسیحی هستند و روزهای یکشنبه به کلیسا می روند گرایش مادی است. این فرهنگ از چه زمانی بوجود آمده و چه مکتبهایی را به دنبال خود آورده و چه آثاری بر این طرز تفکر مترتب است؟ خود این بحث به یك تحلیل تاریخی نیازمند است :

آنچه معروف است و کم و بیش مقرون به حقیقت این است که این بینش از دوره رنسانس بوجود آمده است. رنسانس یعنی دوره نوزایی پس از قرون وسطی که اصحاب کلیسا با دانشمندان صاحب اکتشافات و اختراعات علمی رفتاری متعصبانه داشتند. در این دوره یك روح تنفر عمومی در مردم مغرب زمین و مسیحی مذهب نسبت به کلیسا بوجود آمد. به دنبال آن، ادیبان، دانشمندان و اندیشمندان غربی به فکر افتادند که از این آئین که به گمان آنها موجب عقب افتادگی فکری شده بود کنار بگیرند و به دوران شکوفایی تمدن باستان غرب، یعنی دوران یونان باز گردند. البته رنسانس فلسفه خاصی نیست ولی محور آن را بازگشت به تمدن باستانی غرب در دوران پیش از تسلط کلیسا که نام آن دوران قرون وسطی است، تشکیل می دهد. از این دوره است که ادبیات به سوی مفاهیم غیردینی، مفاهیمی که محور غیرخدایی داشت گرایش پیدا کرد. آثار ادبی و هنری، اعم از کتابها، نقّادیها، مجسمه سازیها و امثال آن، همه به سوی ادبیات و هنرهای یونان باستان بازگشت. از این دوره به بعد است که مجسمه هایی که در اروپا ساخته می شود به سوی عریان نهایی حرکت می کند; در این دوره مجسمه ها عریان یا نیمه عریان نشان داده می شوند، حتی مجسمه های حضرت مریم علیها سلام با آن زمان تفاوت دارد; بتدریج، مجسمه ایشان هم به شکل سر برهنه ساخته شد. گرایشی به ببندوباری و رها شدن از قید کلیسا و زورگویی های آن موجب شد که مردم غرب نسبت به دین و آثار دینی بدبین شوند. در کنار این مسأله، در دو سه قرن اخیر، بخصوص پس از جنگهای صلیبی مسیحیان با تمدن اسلامی آشنایی پیدا کردند و از کتابهای دانشمندان و فلاسفه اسلامی بهره مند شدند و به دلیل استفاده از آنها، فرهنگ غرب شکوفا گشت. این شکوفائی ها ابتدا از اسپانیا و سپس از فرانسه سرچشمه گرفت. با پیشرفتهای علمی و صنعتی بوجود آمده و با روح تنفری که از دگمهای مسیحیت و مذهب در اعماق دل مردم پیدا شده بود بتدریج به این جهت گرایش پیدا شد که دایره مذهب را به اموری که با زندگی مادی ارتباطی نداشت محدود سازند. آنها از یك سو نمی توانستند بطور کلی مذهب را رها کنند; چون گرایش فطری و یکی از نیازهای روانی مردم بود و از سوی دیگر مذهبی که در قرون وسطی بر جامعه حاکم بود با زندگی آنها تزاحم داشت و تعالیمی که کلیسا به نام مذهب ارائه می کرد با علم مخالف بود به این دلیل تصمیم گرفتند تا دایره مذهب را به امور غیر دنیوی، که با زندگی مردم سر و کار ندارد محدود سازند; مردم فقط به کلیسا بروند و در آنجا با خدا نیایش کنند، از گناهانشان استغفار نمایند و هدایایی هم به فقرا یا کشیش بدهند، اما مذهب در سایر امور زندگی هیچ جایی نداشته باشد. این محور فکر و فرهنگ جدید غربی است، آن هم نسبت به کسانی که به دین، مسیحیت، خدا و معنویات اعتقاد دارند. خط فکری آنها بر این است که جای دین در زندگی عادی بشر نیست، جای دین فقط در کلیساست. مسأله تفکیك دین از سیاست که بعدها، با توطئه ها و تبلیغات استعمارگران در کشورهای اسلامی و شرقی شایع شد از همین جا سرچشمه می گیرد. اگر روشنفکران غربزده ایران از دوران مشروطیت این مسأله را مطرح کردند و آن را دنبال نمودند و متأسفانه موفق هم شدند که در دوران حکومت پهلوی آن را به کرسی بنشانند و عملاً دین را از سیاست جدا کنند به دلیل تأثیر همین سیاست است.

ما فرهنگ و فلسفه غربی را محکوم می کنیم اما نه به این دلیل که شرقی هستیم و باید هویت شرقی

خود را حفظ کنیم و با غرب مخالفت داشته باشیم و نه به این دلیل که آنچه از مغرب زمین می رسد آلوده و نادرست است، بلکه به این دلیل که فرهنگ انسانهای غربی که ما با آنها مبارزه می کنیم به مادیت گرایش دارد، حتی در آنجا که نام مذهب مطرح است. بهترین تجلیات فکر غربی همین مسأله تفکیك دین از سیاست و قانونگذاری است. غربیان دین را از صحنه قانونگذاری در زمینه های اجتماعی بر کنار می دانند و معتقدند که قانون گذاری حق مردم است نه خدا، اجرای آن را هم به دست مردم و بر طبق دلخواه آنان حق نمایندگان آنها می دانند نه خدا. در سایر مسائل هم چنین تفکری وجود دارد; مثلاً لزومی ندارد که اخلاق مذهبی باشد. آنها سعی کرده اند که حتی اخلاق را از دین جدا کنند و بگویند که مفاهیم اخلاقی از مفاهیم دینی حساب جداگانه ای دارد. اگر کسانی یك سلسله مفاهیم اخلاقی را پذیرفته اند و بر آن اعتبار و ارزش قایل هستند این اعتقاد آنها ربطی به دین ندارد; چون ممکن است شخص بدینی هم باشد که کاملاً به اصول اخلاقی پابند باشد و آنها را رعایت کند. پس منظور از فلسفه غرب، فلسفه ای نیست که منسوب به یك منطقه جغرافیایی خاص باشد، بلکه آنچه مخالف با اصول و مبانی فکر اسلامی است به مادیگری گرایش دارد، گرچه تحت پوشش اسم دین یا تفکیك دین از سیاست و استقلال زندگی انسان از احکام و قوانین الهی باشد فرهنگ غربی قلمداد می شود. ما چنین فرهنگ و تفکری را محکوم می کنیم.

بنابر این اگر ما با فرهنگ غرب مخالفت می کنیم، نه به خاطر شرقی بودن و حفظ هویت شرقی خودمان است و نه به خاطر جدایی آن از نظر منطقه جغرافیایی است. همچنین، مخالفت ما بدان جهت نیست که آنها دارای آداب و رسوم خاصی هستند که در معاشرتهای روزانه، مطابق آنها با یکدیگر برخورد می کنند، یکی سلام می کند و دیگری کلاهش را بر می دارد! و نیز ادعا نمی کنیم که هر چه از مغرب زمین صادر می شود، کثیف و آلوده و نجس است! چنان که در تمام دوران تاریخ نیز چنین نبوده که همواره اینگونه فسادها در غرب وجود داشته باشد و هم اکنون نیز آنچنان کلیّت و شمولی ندارد. اینها هیچ کدام در حد خودش مایه مخالفت نیست بلکه اختلاف ما مربوط به ابعادی از فرهنگ غرب است که فساد انگیز می باشد و از آن جهت که سمبل انحطاط اخلاقی و مایه سقوط انسان است با آن مخالفت شده است. در کشور ما نیز، از آن جهت که فسادهای موجود، عمدتا معلول نفوذ و تهاجم فرهنگ استعماری غرب است، عناصر مسلمان بیدار و انقلاب، با آنچه به تعبیر مختصر، «فرهنگ غربی» نامیده می شود در حال مبارزه هستند. اما به طور مسلّم، چه در گذشته و چه امروز در خود مغرب زمین نیز انسانهایی بوده و هستند که با چنین فرهنگی سخت مخالفند.

ریشه تاریخی فرهنگ و فلسفه جدید غرب

فلسفه ای که این فرهنگ مبتنی بر آن است، ریشه ماتریالیستی دارد. اگر چه خود غربیها این موضوع را ابراز نمی کنند، ولی حقیقت امر این است که گرایش غالب و مسلط در کشورهای غربی، حتی در افرادی که به اصطلاح مسیحی هستند و روزهای یکشنبه، کلیسا را ترك نمی کنند، گرایش مادی است. اکنون این سؤال مطرح است که گرایش مزبور، در یك جامعه دینی با اکثریت مسیحی آن زمان، چگونه و از کجا آغاز شد; و چه مکتبهایی را در عرصه تفکر به وجود آورد و چه آثار و نتایجی را بر جوامع بشری مترتب ساخت؟

پاسخ دادن به این پرسشها، مستلزم یك تحلیل تاریخی است : یکی از حقایقی که تاریخ، آن را ضبط کرده است، حوادثی است که در اواخر قرون وسطی به دست کلیسای کاتولیك در اروپا آفریده شد و به طوری که مشهور است، نهضت رنسانس که منشاگرایش و تفکر و فرهنگ جدید است، مولود این حوادث و شرایط دیگر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در اروپای آن دوران می باشد. در آن شرایط خفقانی که بر جامعه حاکم بود، از انتشار نظریه ها و کشفیات علمی که مخالف خواسته ها و آرای کلیسای مسیحی بود، با شدت و خشونت جلوگیری می شد.

با نگاهی به تاریخ کلیسا چنین مخوانیم : «در سال ۱۵۴۳ میلادی، کپرنیك لهستانی صریحاً اعلام کرد، این زمین که قبلاً به نام مرکز بحرکت افلاك شناخته می شد، علاوه بر این که به دور خود مچرخد، به دور خورشید نیز گردش می کند، در صورتی که از نظر تورات و هیئت قدیم، این تنها خورشید است که به دور زمین مچرخد. در تورات به وضوح مخوانیم که به دستور «ژزوئه» خورشید از حرکت باز ایستاد تا او پیروزی خود را به پایان برساند.

آیا کتاب مقدس ممکن است اشتباه بگوید و خطا کند؟

مادامی که کپرنیك زنده بود از پاسخ به سؤالات راجع به این قسمت خودداری می کرد، پس از آنکه بیست و پنج سال از مرگ او گذشت، «پیرروسو» می نویسد : ناگهان فریاد اعتراض از گوشه و کنار بلند شد و صدای لعنت و نفرین هواخواهان بطلمیوس، با فریاد تحسین کنندگان و طرفداران کپرنیك مخلوط شد. «جوردانو برنو» پس از هشت سال زندان و شکنجه در دخمه های تیره انگیزیسیون به جرم دفاع از فرضیه کپرنیك و به اتهام افسونگری روی تلی از آتش زنده سوخت. وی دوست گالیله هم بود.

مطابق نجوم قدیم، هر یك از ستارگان مثل بشقابی است که بر سقف بلورین آسمان چسبیده است و همه چیز در حرکت به دور زمین است و زمین ثابت و مرکز عالم است. کلیسا از این نظریه نتیجه می گرفت که کاخ پاپ هم مرکز زمین و خود پاپ اعظم، نگاهبان زمینیان است! باید زمین ساکن و مرکز جهان باشد تا مسند پاپ را ثابت و مرکز زمین بیانگارند. در این صورت تسلط فرهنگی، رهبری اجتماعی و تعیین خط مشی جامعه هم قهراً مربوط به کلیسا می گشت. همین موضوع، فاجعه بزرگی را برای کلیسا به وجود آورد»[۱].

رفتار خشن و متعصبانه اصحاب کلیسا با دانشمندان، انزجار شدیدی را در عموم مردم و مسیحیان مغرب زمین نسبت به کلیسا و آیین آن به وجود آورد. از آن پس دانشمندان، ادیبان و اندیشمندان غربی تصمیم گرفتند از آیین مسیحیت که به رغم آنان علت اصلی عقب ماندگی و انحطاط فکری جامعه بود، کناره گیری کنند و به دوران شکوفایی تمدن باستان غرب، یعنی عصر تمدن یونان باز گردند.

در آغاز، اینگونه مخالفتها صرفاً به شکل مقابله با عوامفریبی و تبلیغات خرافی کلیسا صورت می گرفت اما به تدریج در قالب اندیشه های منسجمی در آمد که به طور کلی مذهب را در جامعه به بازی می گرفت و به نفی کامل دینداری انجامید. و این چنین بود که گرایش مادی و نگرش الحادی تار و پود اندیشه و فرهنگ جامعه را فراگرفت و ماهیت علم و فلسفه را دگرگون کرد و آن را به سوی انهدام ارزشها و ارضای تمایلات حیوانی پیش برد.

البته فلسفه رنسانس، فلسفه خاصی نیست، ولی محور آن، بازگشت به تمدن غرب و در واقع به دو فلسفه (ماتریالیسم کهن) و (اپیکوریسم) یعنی لذت گرایی است، بازگشت به تمدنی که قبل از دوران تسلط کامل کلیسا، یعنی پیش از قرون وسطی بر اروپا حاکم بوده است.

از این دوره به بعد است که ادبیات غربی، به سوی مفاهیم غیر دینی گرایش پیدا می کند. آثار ادبی و هنری، اعم از کتابها، تابلوهای نقاشی و مجسمه ها، همه به سوی هنر و ادبیات یونان باستان باز می گردد. پس از دوره رنسانس است که مجسمه های عریان در اروپا ساخته می شود و بیشتر تصاویری که از زنان نقاشی شده، نیمه عریان می باشد. اگر شما به موزه های بزرگ اروپا بروید، مشاهده می کنید که حتی تصاویری که بعد از رنسانس از حضرت مریم نقاشی شده، از نظر پوشش با تابلوهایی که از دوران قبل باقی است بسیار تفاوت دارد.

رها شدن از قید کلیسا و گرایش به ببندو باری و فساد اخلاقی تا آنجا پیش رفت که راسل در حدود

هفتاد سالگی به عنوان یك فیلسوف اظهار کرد : لزومی ندارد که یك زن در انحصار یك مرد باشد; چه عیبی دارد که یك انسان هر گاه لازم باشد، همسرش را در اختیار مرد دیگری قرار دهد؟!

شگفت انگیزتر از آن، سخن فروید است که عقیده دارد : کودك نیز پستان مادرش را از روی غریزه جنسی می مکد! و «نیچه» می گوید صفاتی مانند رأفت و رحمت و ایثارگری، به دلیل ضعف در انسان ایجاد می شود. هنگامی که فردی ضعیف گردید عاطفه پیدا می کند; اصولاً انسان برای غلبه بر ضعیفان آفریده شده است!

تعداد مکتبهایی که پس از دوره رنسانس با چنین شعارها و کلمات قصاری! در عرصه تفکر جدید پایه گزاری شدند، از اندازه خارج است. از سوی دیگر تعالیمی که کلیسا به نام مذهب ارائه می داد، مخالف علم و مزاحم زندگی بود و نمی توانست پاسخگوی نیازهای جامعه ای طوفان زده باشد. به همین جهت مذهب را به اموری که با زندگی مردم سر و کار ندارد، محدود کردند، در حدی که مردم به کلیسا بروند، با خدای خود نیایش و از گناهان خویش استغفار کنند، هدایایی بدهند و به فقرا کمك نمایند و .... ; اما برای آن در امور زندگی نقش و اعتباری قائل نشدند.

امروز اندیشمندان و دست اندرکاران امور اجتماعی غرب از یك سوی، نیاز فطری مردم را به دین و نقش آنرا در جلوگیری از جنایات و تبهکاریها احساس می کنند و از این جهت نمیخواهند که دین بطور کلی از جامعه غربی حذف شود، ولی از سوی دیگر، مسیحیت موجود در غرب را نسبت به نیازهای زمان ناتوان می بینند. لذا قلمرو دین را محدود به صومعه و کلیسا می دانند و دایره علم و سیاست و سایر امور اجتماعی را خارج از حکومت دین قلمداد می کنند. این محور تفکر و فرهنگ جدید غربی و همان تز جدایی دین از سیاست است که از دوره رنسانس سرچشمه گرفته و بعدها با توطئه و تبلیغات، در کشورهای اسلامی و شرقی نیز شایع شده است و یکی از مهم ترین آثار منفی گرایش غرب به مادیت است که مانند یك (اپیدمی) در تمام کشورهای مسلمان عمل نموده و علیه استقلال و پیشرفتهای اقتصادی و فرهنگی آنان نقش تعیین کننده ای داشته است.

در ایران نیز از دوره مشروطیت، و به ویژه در زمان حکومت پهلوی، مساله جدایی دین از سیاست توسط روشنفکران غربزده مطرح گردید و به نتایج موثری نیز رسید. در این میان حتی کسانی که دین را می پذیرفتند، آن را از سیاست و زندگی اجتماعی مردم جدا می دانستند، و عقیده داشتند که قانون گذاری وظیفه مردم است و نباید آن را به خدا نسبت داد، همچنانکه اجرای آن نیز به دست نمایندگان مردم و به دلخواه خودشان صورت می گیرد.

آنان تلاش کردند که حتی اخلاق را هم از دین جدا کرده و برای مفاهیم اخلاقی حساب جداگانه باز کنند، بطوری که در اثر تقلید از الگوهای غربی، اخلاق اجتماعی را در برابر اخلاق اسلامی علم کردند و تصریح نمودند که اگر عده ای یك سری مفاهیم اخلاقی را پذیرفته اند و برای آنها ارزش و اعتباری قایل شده اند، این ربطی به دین ندارد، زیرا ممکن است که شخصی بدین هم باشد ولی به اصول اخلاقی احترام بگذارد!

بد نیست که در این مقال به سخن آقای احسان نراقی مروری داشته باشیم :

اندیشه فراماسون ها، مبتنی بر اصول (راسیونالیسم) است یعنی یك دید منطقی و عقلانی و اعتقاد به (جهان وطنی) از یك سو و جدا کردن سیاست و امور اجتماعی از دین و ایمان و رسیدن به نوعی (اندیویدوالیسم) یعنی اصالت فرد از سوی دیگر. این اندیشه ها که بارتباط با انقلاب کبیر فرانسه نبوده، زمینه و بنیاد فکری برخی از مشروطه خواهان ما را نیز تشکیل می داده است. در صدر مشروطیت، اشخاص زیادی با همه بلند پایگی و روشن ضمیری خود، و به رغم داعیه های وطن دوستی،

باز، به سوی این گونه اندیشه ها متمایل و کشیده می شدند و راه حل نهایی را در پذیرفتن و عملی کردن چنین افکاری می دانستند این گونه اشخاص که در میان مشروطه خواهان زیاد هم بودند در سالهای بعد به نام متجددین و منور الفکرها نامیده شدند. در آن سالها، مطبوعات وقت تنها افرادی را متجدد و منور الفکر منخواندند که اندیشه های خود را از آیین فراماسونی اخذ کرده باشند، زیرا در آن زمان، ادراك مرام فراماسونی و پیروی از آنان، از اصول آزادی خواهی به معنای اخص آن شمرده می شد. مفهوم فردیت و آزادی فردی که از دوره انقلاب کبیر فرانسه شکل گرفت، نخست الهام بخش کشورهای نزدیك به فرانسه بود و سپس راه نفوذ خود را به سوی دورترین نقاط جهان و به تدریج در همه کشورهای منتظر و آبرومند آزادی، کم و بیش ریشه گرفت».

اینها مکتبهایی بودند که بعد از دوره رنسانس، در اثر نگرش مادی، هر یك با اهداف خاصی تأسیس شدند و چنانکه می دانیم هنگامی که غرب و به خصوص استعمار انگلیس به خوبی دریافت که در کشورهای اسلامی و به ویژه ایران با فرهنگی مواجه است که مشرکان بیگانه را تحمل نمی کند و مانع غارتگری آنان می شود، تشکیلات فرماسونی را در جهت نابودی فرهنگ و مسخ ارزشهای اسلامی به راه انداخت. البته این تشکیلات منحصر به کشور ما نبود بلکه استعمارگران غربی، برای دست یابی به ذخایر جهانی، و غارت منابع دست نخورده کشورهای مسلمان، فعالیتهای سرّی آن را حتی در اقصی نقاط جهان، در آسیا و آفریقا به جریان انداختند.

به هر حال سمّی که اروپای دوره رنسانس بسان اژدهایی وحشی و خطرناك از خود ترشح نمود، به تمام جهان سرایت کرد و فرهنگ همه جوامع را مسموم ساخت و به جرأت می توان ادعا نمود که هیچ یك از کشورهای آسیایی و آفریقایی، از تأثیر خرد کننده آن، جان سالم به در نبرده است.

تمام این مسایل، قسمتی از نتایج تأسف بارگرایش غرب به مادیگری است، بنابر این اگر ما فکر و فلسفه غربی را محکوم می کنیم هیچ دلیلی به جز گرایش آن به مادیت و نفی معنویت ندارد. حتی اگر در پوشش شعارهای رنگارنگی مانند تفکیك دین از سیاست و بالا بردن رونق اقتصادی و رفاه اجتماعی مطرح شود.

روح برتری طلبی غرب

هنگامی که نظریات برخی از متفکران غربی را بررسی می کردیم، سخن (نیچه) را نقل نمودیم، او عقیده داشت که اساساً آدمی برای غلبه بر ضعیفان آفریده شده و خوی سلطه جویی در طبیعت او وجود دارد.

تردیدی وجود ندارد که همواره افرادی در جهان بوده و هستند که به خاطر داشتن خوی برتری طلبی و کبر فروشی به دیگران، هیچ گاه حقوق انسانها را محترم نمی شمارند و برای خواسته های دیگران هیچ حقی قایل نیستند و حتی با توسل به هر نوع دروغ و نیرنگ، ارزشهای اسلامی را زیر پا می گذارند.

آنها چه بسا برای پیشبرد اهداف خود، در زیر لوای حقوق بشر، به دروغ، شعار آزادی، دموکراسی و صلح طلبی را فریاد کنند. اما هرگز نباید فریبشان را خورد زیرا روح مستکبر و تجاوزگر آنان، هیچ مرزی را نمی شناسد و هیچ قانونی را ـ حتی اگر خودش وضع کرده باشد ـ معتبر نمی داند! اینان تا زمانی که وجود انسانهای سربلند و با شرافت دیگری را در کنار خود احساس کنند، خوی تجاوز و سلطه جویی آرامشان نمی گذارد، فقط هنگامی آسوده خاطرند که تمام قدرتمندان در چنگال آنها اسیر باشند و نتوانند در مقابلشان عرض اندام کنند، آنگاه قهقهه مستانه را سر خواهند داد.

این منش استکباری است و ما با چنین خوی و منشی سرجنگ داریم و معتقدیم که حقوق انسانی با قانون جنگل تأمین نمی شود، بلکه باید قوانین و مقررات انسانی بر زندگی بشر حاکم باشد تا همه

انسانها به حقوق حقه خود دست یابند.

اما با کمال تأسف باید گفت که عده ای از نویسندگان و به اصطلاح اندیشمندان غربی، جدول تجاوز را ترسیم کرده اند و نه تنها با تئوریهای خود بر جنایات استعمارگران صحه گذارده اند بلکه آنان را در ارتکاب فجایع بشماری علیه مظلومان عالم، تحریك و حمایت کرده اند.

اگر تاریخ غرب را خصوصاً پس از دوره رنسانس مورد مطالعه و بررسی قرار دهیم، در میابیم که یکی از ویژگیهای فرهنگ غربی، اصالت دادن به قدرت است که بدبختانه اکنون در روح تفکر و فرهنگ آن رسوخ کرده است. این طرز تفکر که بر اساس سلطه جویی و بهره برداری از دسترنج زیر دستان بنا شده و ناشی از همان بینش ماد گرایانه است، امروزه بر سراسر جهان غرب حکمفرماست و آثار مخرب آن در تمام فعالیتهای مستکبرین دیده می شود.

از سوی دیگر، غربیان برای اثبات برتری خود بر دیگر ملتها، در مقام تحریف تاریخ بر آمدند و تلاش کردند که اروپا را سرچشمه تمدن بشری قلمداد کنند!

آنها به منظور پرهیز از اعتراف به عظمت تمدنهای غیر اروپایی، بعضاً حتی در آموزشهای رسمی مدارس بعد از دوره رنسانس، بخشهای دیگر تاریخ جهان، از جمله اسلام را حذف کرده و گاهی صد سال تمدن و فرهنگ اسلامی را در عبارت (سده های یورشهای خاوریان وحشی) خلاصه می کردند! ... متأسفانه بسیاری از نویستدگان اروپایی، علیرغم واقعیتهای فوق الذکر همواره مردم مشرق زمین را تحقیر کرده اند و آنها را نسل و نژادی فروتر و پایین تر از اروپاییان قلمداد کرده اند.

پیشروان فلسفه و اندیشه عصر روشنگری اروپا با اینگونه تفاوت گذاردن میان خاور و باختر، باختر را ذاتاً برتر و خاور را ذاتاً فروتر خواندن و بدیهای باختر را خوب جلوه دادن و خوبیهای خاور را بد و بدیهای آن را بدتر قلمداد کردن، تاریخ را سخت واژگون ساختند.

لردکرومر که پس از اشغال نظامی مصر توسط انگلیسیان در سال ۱۳۰۰ ـ ۱۸۸۲ به مصر رفت و تا سال ۱۳۲۵ ـ ۱۹۰۳ فرمانروای آن کشور بود .... در مقاله ای که تحت عنوان خاور و باختر پراکنده ساخت، زشتی هایی مانند خودکامگی بردگی و بیرحمی را از ویژگیهای خاور زمینیان دانست.

اینکه در دایرةالمعارف سجلدی بریتانیا چاپ ۱۹۷۷ (۱۳۵٦ خورشیدی) میخوانیم که جامعه های آسیایی دارای صفات و رفتاری هستند که یکصد و هشتاد درجه با صفات و رفتار جامعه های باختری تفاوت دارد، درست در همین راستا قابل فهم است.

ادوارد سعید پژوهشگر عرب، در این زمینه مآورد که اروپاییان درباره خاور زمین نوشتند که انسان خاور زمینی خردستیز، فاسد، کودك منش و «متفاوت» است و از این روی، انسان اروپایی خردگرا، پاکدامن و «طبیعی» می باشد. پیام روشن تر اینگونه نوشته ها آن است که اصولاً اروپاییان با ویژگیهای پسندیده ای که در سرشت خویش دارند، از بقیه جهانیان برترند و از همین روست که باید بر جهان چیره شوند و مردم جهان را به بردگی و استثمار کشند.

پي نوشت ها :

[۱]ـ اسلام بر سر دو راهی ۸۲ ـ ۸۱.

گونه های مختلف تهاجم یا زمینه های تسلط کفار بر مسلمین

گونه های مختلف تهاجم یا زمینه های تسلط کفار بر مسلمین

به طور کلی می توان زمینه های تسلط کافران را بر مسلمین، در موارد چهارگانه زیر خلاصه کرد سلطه نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی.

۱ـ سلطه نظامی

یکی از عادیترین و متعارف ترین راههایی که از دیر باز برای غلبه بر دیگران مورد استفاده قرار می گرفته، حملات نظامی است و اسلام از همان ابتدای پیدایش، در جنگهایی که بر مسلمانان تحمیل می شد، با آن روبرو بوده است. سلطه نظامی يك پدیده تازه نیست بلکه در همه ادوار تاریخ، نمونه هایی داشته است. دشمنان اسلام نیز که تعالیم دینی را نمی پذیرفتند و از طرفی نمی توانستند پیشرفتهایی سریع مسلمین را تحمل کنند، جنگ را بر آنان تحمیل می کردند تا شاید ضمن شکست دادن آنها در جبهه نظامی، بر مقدّراتشان تسلط یابند.

نمونه هایی از این تهاجمات را می توان در جنگهای صلیبی علیه مسلمانان مشاهده کرد که بر اساس کینه توزی و با استفاده از ضعف و تفرقه مسلمین آغاز شد. صلیبیان که در دوران تاریك قرون وسطی عظمت فرهنگ اسلامی را در آندلس و در قلب اروپا تحمل نمی کردند، با تحریك کلیسا، بارها به سرزمین مسلمانان حمله کردند و جنایات فراوانی را مرتکب شدند.

اسلام در مقابل حملات نظامی کفار، احکام دفاع را برای ما مقرر فرموده است که در کتب فقهی بحثهای مبسوطی پیرامون آن انجام گرفته و جای هیچ تردیدی هم در آن نیست. اما تسلط کفار بر مسلمانها، منحصر به زمینه نظامی نیست. این شیوه در زمانهایی رایج بود که بشر برای تجاوز به منافع دیگران، تنها از قدرت سرنیزه استفاده می کرد و اوضاع زندگی انسان، شیوه های بهتری برای بهره برداری از منافع دیگران پدید آمد که دیگر نیازی به جنگ افروزی و تحمل سختیها نبود.

۲ـ سلطه سیاسی

یکی از آن شیوه ها، تسلط سیاسی است، در این روش، دشمن به جای لشکر کشی و جنگ و خونریزی تلاش می کند که با انجام توطئه هایی، صحنه سیاسی را در يك کشور به نفع خود تغییر دهد، و برای این کار، عناصری را از میان افراد خودشان برمی گزیند و با استفاده از نقاط ضعف آنان در وجودشان ایجاد شیفتگی و وابستگی می کند و اگر بتواند آنها را با دادن وعده های ریاست و حمایت، رسماً مزدور خود می سازد و بدین وسیله کم کم بر ارکان حکومت و همه شؤون آن کشور تسلط پیدا می کند. این عناصر، ممکن است افرادی را در سطح رئیس يك دولت تا سطوح پایین تر شامل گردد.

این همان تسلط سیاسی است که در نهایت اهداف اقتصادی را نیز در بر می گیرد و غالباً با سلطه اقتصادی توأم است. یکی از نمونه های بارز این عملکرد، استیلای غرب بر کشور اسلامی ما پس از انقلاب مشروطیت می باشد. هنگامی که استعمارگران غربی پیروزی انقلاب را در پرتو رهبری و حمایت همه جانبه علمای بزرگ شیعه حتمی دیدند، مبارزه عمیق و وسیعی را علیه اسلام آغاز کردند. آن ها عناصر خود باخته ای را که تحصیل کرده و دست پرورده غرب و فریفته مظاهر تمدن جدید بودند، جهت مسخ ارزشهای اسلامی در نهضت مشروطه وارد کردند و با حمایتهای مالی و سیاسی، آنها را تا سطح بالای حکومت ارتقا دادند. اینان سپس رهبران مذهبی را که مخالف حضور عناصر ضد دینی در رأس مسائل کشور بودند، سرکوب کرده و به انزوا کشاندند و زمینه تسلط کامل سیاسی بیگانگان را فراهم ساختند.

۳ـ سلطه اقتصادی

قسم سوم از تسلط کافران بر مسلمین، سلطه اقتصادی است. در این شیوه دشمن کوشش می کند که اقتصاد مسلمانها را تحت کنترل خود در آورد تا از فعالیتهای اقتصادی، منابع زیرزمینی و معادن آنها به نفع خویش بهره برداری کند. برای این کار الگوی مصرف را متناسب با منافع خود تغییر می دهد و به وسیله تبلیغات و برنامه ریزی، روح مصرف گرایی را در جامعه مسلمانان تقویت می نماید. آنگاه با پرداخت سوبسیدهای کلان و صدور کالاهای ارزان به کشور مورد نظر، کارخانجات داخلی آن کشور را به ورشکستگی می کشاند و با هر توطئه ای از پیشرفت صنایع آن کشور جلوگیری می کند تا بازار مسلمانها را در انحصار کالاهای خود در آورد و سرانجام بتواند شریان اقتصادی آنان را کاملاً در اختیار بگیرد.

٤ـ سلطه فرهنگی

در میان شیوه های استعماری و سلطه گری، آنچه از همه خطرناك تر و در عین حال مخفتر می باشد، سلطه فرهنگی است. خطری که در این زمینه جبهه اسلامی ما را تهدید می کند، به خاطر گستردگی جبهه تهاجم، پیچیدگی آن و صدماتی است که از نظر معنوی به روح او وارد می کند و افکار و عقاید و ارزشها را در درون وی به نابودی می کشد و حیات معنوباش را مختل می سازد.

امروز دشمنان اسلام و بشریت برای انجام مقصود خویش، با استفاده از همه ابزارها و شیوه ها و با به کارگیری برترین تکنولوژیها و جدیدترین روشهای علمی، به جبهه ای به وسعت قلبهای معتقد و سالم و دین باور در سراسر جهان اسلام مورد هجوم ناجوانمردانه خویش قرار داده اند. دیگر مسأله آمدن بیگانه به داخل يك خاك مطرح نیست بلکه سخن از بیگانه شدن از خویش و از درون پوسیدن است.

رهبر فقید مسلمین جهان حضرت امام خمینی (قدس سره) فرمود :

ما از حصر اقتصادی نمی ترسیم. ما از دخالت نظامی نمی ترسیم، آن چیزی که ما را می ترساند وابستگی فرهنگی است. استقلال و موجودیت هر جامعه از استقلال فرهنگ آن نشأت می گیرد و ساده اندیشی است که گمان شود با وابستگی فرهنگی استقلال در ابعاد دیگر یا یکی از آنها امکان پذیر است ... بنجهت و من باب اتفاق نیست که هدف اصلی استعمار گران که در رأس تمام اهداف آنان است، هجوم به فرهنگ جوامع زیر سلطه است.

آری، هنگامی که ابر جنایتکاران در عرصه سیاسی مجبور شدند ناباورانه در مقابل سیاست نه شرقی و نه غربی میهن اسلامی ما تسلیم شوند و زمانی که در جبهه نظامی در برابر حماسه های فرزندان با ایمان و دلاور امت اسلامی دچار یأس و خفت و زبونی شدند و انگاه که توطئه ها، فشارها و تحریمهای اقتصادی را چندان موثر نیافتند، بلکه به عکس، آن را در روند رشد و توسعه، و شکوفایی استعدادهای مردمی، دارای نتایج غیر منتظره دیدند، سرانجام ناگزیر به حیله نهایی خود یعنی هجوم فرهنگی متوسل شدند و به گفته رهبر معظم انقلاب، عقبه نظام را هدف قرار دادند.

اینجاست که با توجه به ظرافت و اهمیت موضوع و با عنایت به گستره جبهه تهاجم و ارقام کلانی که از سوی دشمنان اسلام در زمینه اخیر سرمایه گذاری شده است، می توان به میزان هشیاری لازم و تلاش بموقفه و همه جانبه در جلوگیری از آلودگیهای حاصله از سم پاشیها آنان پبرد. گرچه متاسفانه باید گفت که تاکنون پیرامون سه قسم اخیر، از نظر مبانی فکری و نظری، در کشور ما کار علمی و تحقیقی چشمگیری انجام نشده است و فقط به اقتضای شرایط زمان، متخصصین علوم نظامی، در طول مدت جنگ تحمیلی، تا حدودی درباره مسائل نظامی و ابعاد مختلف آن، به تحقیق و تألیف پرداخته اند که نتایج قابل ملاحظه ای نیز به دنبال داشته است.

لذا بر دانشمندان و محققان اسلامی لازم است که در زمینه مبارزه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با دشمنان اسلام تلاشهای عالمانه و محققانه ای انجام دهند.

نکته ای که در این بحث، قابل بررسی و تعمق می باشد، ارتباط متقابل و تأثیر فزاینده ای است که به نحوی در میان هر يك از شیوه های فوق الذکر با سایر اقسام آن وجود دارد. به عنوان مثال، تحکیم يك رابطه سلطه جویانه اقتصادی، و حتی تثبیت يك موقعیت جدید که با هجوم نظامی به دست آمده است، بدون تلاش فرهنگی و تأثیر در انعطاف فرهنگ طرف مقابل تقریباً امری غیر ممکن است، همچنانکه تسلط سیاسی، غالباً اهداف اقتصادی را دنبال می کند و در نهایت، با سلطه اقتصادی نیز هماغوش است.

نتیجه مهمی که در اینجا به دست مآید مربوط به اهمیت نقش فریبنده ترفندها و تلاشهای فرهنگی در دوام بخشیدن به روند سلطه است. «اسپنسر» فیلسوف معروف انگلیسی می گوید :

«اخلاق و آداب و زبان و تمدن خودتان را به اقوام و مستملکات خود بیاموزید و آنان را به حال خودشان واگذارید که «همیشه» از آن شما خواهند بود!»[۱].

معنای این سخن آن است که بدون تردید، تسلط فرهنگی پیش در آمد سلطه دائمی است چنانکه ما در تاریخ کشورمان، نمونه های آن را در تسلط سلجوقیان، مغولان و تیموریان مشاهده کرده ایم. اینها اگر چه در ابتدای هجوم وحشیانه خود، با قدرت شمشیر بر اوضاع سرزمین ما مسلط شدند، اما پس از استقرار حکومت خود، تلاش می کردند که با استفاده از وزرای دانشمند و مشاوران دور اندیش، به هر نحو ممکن در فرهنگ مردم نفوذ کرده و آنها را تا حد امکان به خویشتن متمایل سازند! پس می توان نتیجه گرفت که به هر میزانی که يك جمعیت یا حکومتی در میان فرهنگ يك ملت نفوذ پیدا کند، به همان اندازه، سلطه خویش را بر آنان بیمه کرده است و توان خود را در استثمار و بهره کشی از آنها بالاتر برده است. این تجربه ای است که دولتهای استعمارگر غربی، به خوبی آنرا آموخته اند و به نتایج موثر آن دست یافته اند.

پي نوشت ها :

[۱]ـ اسلام بر سر دو راهی پاورقی .

اصل عدم استیلای کفار بر مسلمین

اصل عدم استیلای کفار بر مسلمین

یکی از حقایق مسلم در بینش اسلامی این است که خداوند متعال به مسلمانان با ایمان اجازه نمی دهد که زیر بار ذلت مشرکان، کفار و منافقان بروند. این يك اصل اسلامی ریشه دار است و کسانی که کم و بیش با مکتب اسلام و اصول و مبانی این دین مقدس، آشنایی دارند، از این حقیقت آگاهند.

درباره این اصل، چه از نظر فقهی ـ بر اساس آیه ای که در قرآن کریم آمده است[۱] و چه از نظر مبانی علمی، بحثهای فراوانی وجود دارد که در آنها نتایجی که مطابق شرایط خاص هر زمان بر این اصل متفرّع می شود، مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است.

تحلیلی درباره این اصل

بدون شك، یکی از عوامل سازنده شخصیت، که در رفتارهای فردی و اجتماعی انسان تأثیر بسیاری می گذارد، محیط زندگی و تربیتی او می باشد. به همین جهت، روان شناسان و استادان علوم تربیتی، بر سالم سازی محیط زندگی خانوادگی و تحصیلی آن برای افراد در سنین مختلف تأکید بسیاری کرده اند.

واضح است که در یك محیط خانوادگی آرام و سالم، فرزندان شایسته ای تربیت می شوند. همچنین در یك محیط آموزش سالم و متناسب، دانش آموزان لایق و آینده سازان ارزشمندی پرورش میابند. هر محیطی از افراد، اشیاء و نمودهایی تشکیل می شود، عناصر محیطی، رابطه میان آن ها، چگونگی برخورد افراد یك محیط اجتماعی با یکدیگر و برداشتهایی که آنها از مسایل اجتماعی دارند، همه در شمار عوامل محیطی به حساب میآیند و برای سلامت محیط، باید مورد توجه و مراقبت قرار گیرند.

بنابر این کسی که میخواهد جامعه ای را اصلاح کند و افراد آن را در پرتو انوار شریعت اسلامی که متضمن تکامل انسانها می باشد به سوی سعادت جاویدان رهبری نماید، باید در گام نخست، تلاش کند که محیط اجتماعی مناسبی را برای رشد افراد آن جامعه در جهت تکامل دینی فراهم سازد.

طبق این حقیقت که جامعه و شرایط اجتماعی تأثیر بسزایی در ساختار شخصیت افراد دارد، مربیان و مصلحان پیوسته در تلاشند تا محیط سالم و متناسبی برای رشد افراد فراهم شود، چه در محیط کوچك خانواده یا مدرسه و چه در محیط بزرگ اجتماع و در سطح بین المللی. اگر پدر خانواده بخواهد فرزندان شایسته ای تربیت کند، باید سعی کند محیط خانواده محیط مناسبی باشد، مربی دبستان یا دبیرستان نیز اگر بخواهد دانش آموزان شایسته ای تربیت شوند، باید سعی کند محیط اجتماعی دبستان و دبیرستان، محیط مناسبی باشد.

محیط از افراد، اشیا و نمودها تشکیل می شود; اما آنچه دارای اهمیت است، کیفیت برخورد با یکدیگر است که جزو عوامل محیطی به حساب میآید. طبعاً کسی که میخواهد جامعه ای را اصلاح و آن را به شاهراه سعادت، همان راه و شریعتی که خدای متعال برای تکامل انسانها قرار داده است هدایت کند و مردم را به سعادت برساند، باید تلاش کند که محیط اجتماعی مناسبی برای رشد افراد در جهت تکامل دینی فراهم شود.

یکی از مسائل مهمی که باید در این زمینه مراعات شود، مهیا ساختن محیط اجتماعی برای رشد اشخاص مسلمان، به گونه ای است که همه افراد جامعه در آن احساس شخصیت و سرافرازی کنند، زیرا از مهم ترین عوامل زبونی و پستی و شکست انسان در زندگی، احساس حقارت است.

فضای جامعه اسلامی باید به گونه ای باشد که همه مظاهر زندگی اجتماعی، دلیل و شاهد شخصیت و منزلت و سربلندی مسلمانان باشد، به طوری که جوانان و فرزندان ما حتی از دوران کودکی این معنی را ادراك کنند، یعنی با تمام وجود احساس کنند که اسلام مساوی با سربلندی و افتخار است. البته این وظیفه رهبر جامعه است که با تقویت روح ایمان و ایجاد روحیه سلحشوری در مردم و بالا بردن توان نظامی و دفاعی جامعه، به این هدف و آرزو که هیچ قدرت مخالفی، جرات کمترین تجاوز و تعرضی را به مرزهای مسلمین نداشته باشد، جامه عمل بپوشاند، و اجازه ندهد که آنها تحت هیچ شرایطی تحقیر بشوند، زیرا در چنین جامعه ای اوضاع برای رشد و ترقی انسان مساعد نیست. پس یکی از ادله لزوم حفظ عزّت و سیادت، برای جامعه اسلامی این است که رشد و بالندگی افراد آن در هر زمینه ای، در سایه همان احساس عزت و عظمت، امکان پذیر است و بر عکس یك جامعه سرخورده که خود را تحت سیطره و بهره کشی کافران احساس کند، به تدریج شخصیت و هویت اسلامی و منش انسانی خود را از دست می دهد و زمینه زبونی و پستناش در نسلهای آینده فراهم می گردد.

این در مورد رابطه فرد با جامعه است. اما همین رابطه در سطح بین المللی برای جوامع اسلامی نیز

مطرح است. به این معنا که اگر در سطح جهانی افتخار و عظمت و عزت و سیادت، برای جامعه های مسلمان پذیرفته شود، طبعاً زمینه بالندگی آنها فراهم خواهد شد و در نتیجه جوامع دیگر نیز به اسلام گرایش و رغبت پیدا خواهند کرد. در صورتی که اگر جوامع مسلمان در روابط بین المللی با مسائل جهانی به گونه ای برخورد کنند که موجبات ذلت و تحقیرشان فراهم گردد، خدای نخواسته شکست اسلام را در سطح جهانی به دنبال خواهد داشت.

بنابراین، اگر در جامعه اجازه داده شود که کسانی به اسلام هجوم بیاورند و مسلمانها در آن جامعه احساس حقارت کنند این جامعه محیط مساعدی برای رشد انسان نیست. بلکه هر قدر محیط اجتماعی دلالت بر سربلندی و افتخار اسلام و مسلمانان داشته باشد، زمینه برای رشد افراد به سوی اسلام و رسیدن به حقایق آن فراهم خواهد بود.

پس باید اسلام در جامعه عزیز باشد و در سایه آن مسلمانان عزت و سیادت داشته باشند. افراد باید احساس عزت و عظمت کنند. این یکی از دلایلی است که اسلام اجازه نمی دهد که کفار در محیط اسلامی تسلط داشته باشند و مسلمانان خود را تحت سیطره و تسلط کفار احساس کنند; چون اگر چنین احساسی پیدا شود یکی از زمینه های زبونی و پستی برای نسل آینده مسلمانان فراهم می شود. در حالیکه اگر احساس عزّت و سربلندی بیشتر باشد، زمینه بهتری برای رشد جوانان اسلامی فراهم خواهد بود. چنین رابطه ای در سطح بین المللی نیز برای جوامع اسلامی مطرح است. همان رابطه ای که یك فرد با جامعه دارد، جامعه نیز با جهان دارد. اگر در سطح بین المللی برای جوامع اسلامی افتخار، عظمت، سیادت و عزت پذیرفته شد، زمینه رشد جوامع اسلامی فراهم می شود و جوامع دیگر نیز به اسلام علاقه مند خواهند شد. اما اگر رفتار بین المللی به گونه ای باشد که موجب تحقیر اسلام و مسلمانان گردد، یکی از عوامل شکست جوامع اسلامی فراهم خواهد شد.

از اینرو به دو دلیل، اصل عدم استیلای کفار و سیادت مسلمانان، در اسلام پذیرفته شده است :

۱ـ اینکه افراد جامعه با احساس سربلندی و با کمال آرامش به رشد همه جانبه خود ادامه دهند و در زندگی فردی به تعالیم حیاتبخش آن مکتبی که در کنف حمایت آن، احساس عزت و سربلندی می کنند گرایش بیشتری پیدا کنند.

۲ـ اینکه جوامع اسلامی در اثر بالندگی و پیشرفت، نزد ملتهای دیگر سرافراز و مفتخر باشند و بدین وسیله حرکت جهانی اسلام، که متوقف بر سربلندی و ترقیات جوامع اسلامی است، تحقق یابد.

اشاره ای به دلیل فقهی اصل یاد شده

قبل از هر چیز لازم است که به یك سری قواعد کلی در فقه اسلامی اشاره کنیم که مانند گنج بزرگی در ابواب مختلف مورد استفاده قرار می گیرد. به عنوان نمونه، مرحوم شیخ انصاری «رضوان الله تعالی علیه» در کتاب مکاسب ـ از بیش از شش هزار آیه ای که در قرآن وجود دارد ـ در ذیل آیه کریمه «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود»[۲] که بخشی از یك آیه است، به اندازه یك کتاب بحث کرده است، و شاید اگر فرصت میافت، می توانست تمام ابواب عقود را از همین کلام کوتاه خدا استنباط کند و کتاب دیگری را نیز تألیف نماید!

این به برکت وسعت و عمق آیات کریمه قرآن است که در موارد متعددی، می توان از آنها بهره های علمی و معنوی فراوانی برد. کسانی که با مباحث فقهی آشنایی دارند، می دانند که در سراسر این کتاب عظیم، که یکی از افتخارات فقه شیعه است، تنها از چند آیه و روایت چه استفاده های پرارزشی شده که اگر آنها را از «مکاسب» مرحوم شیخ انصاری برداریم ساختار کتاب عوض می شود! و اگر دیگران نیز دقتهایی را که ایشان در فهم «اوفوا بالعقود» کرده اند در بسیاری از آیات و رویات دیگر ـ و

از جمله در آیه شریفه مورد بحث «وَ لَنْ یَجْعَلَ اللّهُ للکافرین علی المؤمنین سبیلاً[۳] ـ انجام بدهند، فقه ما بسیار غنتر می شود. در آیه مذکور جای بحث است که آیا این «جعل» جعل تکوینی است یا تشریعی، اگر جعل تشریعی است چه برداشتهایی می توان از آن کرد و اگر جعل تکوینی است، بر اساس اینکه اراده حکیمانه الهی به عزت اسلام و مسلمین تعلق گرفته است، در مقام عمل چه احکامی را از آن می توان استنباط کرد. البته در این زمینه بحثهای وسیعی هست، که در این جا مجال طرح آنها نیست و چنانچه در گنجهای گرانبهای قرآن و روایت تعمق بیشتری بشود، دریچه های تازه ای از انوار معارف الهی در همه مسائل فردی و اجتماعی، به ویژه در زمینه های بسیاری که امروزه مطرح است، به روی انسان گشوده خواهد شد.

اجمالاً می توان از آیه شریفه استفاده کرد که خدای متعال به هیچ وجه اجازه نمی دهد که کافر بر مسلمان تسلط پیدا کند. این مطلب، هم در زمینه های فردی و هم در زمینه های اجتماعی مطرح شده و تا سطح بین المللی نیز قابل تعمیم است.

پي نوشت ها :

[۱]ـ لن یجعل الله للکافرین علی المومنین سبیلا (سوره نساء ۱٤۱).

[۲]ـ مائده / ۱.

[۳]ـ نساء / ۱٤۱.

نگاهی به تاریخ مبارزات مسلمین علیه سلطه ها

نگاهی به تاریخ مبارزات مسلمین علیه سلطه ها

در طول تاریخ اسلام و تشیع، مبارزات بسیاری از سوی مسلمانان علیه سلطه اجانب در ابعاد مختلف آن، وجود داشته است که بررسی آنها ـ در عین حال که حوصله و فراغت بسیاری منطلبد ـ مفید است. البته در این زمینه تلاشهایی انجام شده و ثمره آن تلاشها و تحقیقات، به چاپ نیز رسیده است، اما از نظر کمی و کیفی در حد مطلوب نیست و لازم است که انواع جهاد و مبارزاتی که از صدر اسلام توسط مسلمانان، در زمینه مسائل نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی علیه کافران و سلطه گران صورت گرفته است، از نظر تاریخی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.

الف) مبارزه علیه سلطه اقتصادی

یکی از مبارزاتی که در زمانهای اخیر، به وسیله مراجع عظیم الشان شیعه، علیه سلطه اقتصادی استعمارگران غربی انجام گرفت و راه نفوذ کافران را به کشور اسلامی ما بست، فتوای تاریخی مرحوم میرزای شیرازی ـ رضوان اللّه علیه ـ بوده در این قرارداد، امتیاز تنباکوی سراسر ایران، به مدت پنج سال در انحصار يك شركت انگلیسی قرار گرفت.

هنگامی که پس از انعقاد قرار داد، انگلستان عملاً فعالیت خود را در ایران آغاز کرد، هجوم فرنگیان به ایران به بهانه کارمندان کمپانی تنباکو، چنان گستاخانه و مغرورانه بود که به زودی موجب نفرت و عکس العمل عمومی مسلمانان شد. این فرنگیان چنان از وابستگی خود به کمپانی تنباکو و پشتیبانی حکومت، دلگرم و مغرور شده بودند که در برخورد خود با توده مردم مسلمان سخت بی پروایی و

خشونت می کردند و باعث جریحه دار شدن احساسات مذهبی و ملی مردم می شدند ... رفتار عموم فرنگیان و به خصوص انگلیسیان و رفتار خود کمپانی و ماموران آن در ایران نشان می دهد که به راستی انگلیس با به دست آوردن امتیاز تنباکو، برای ایران هم همچون هند، خواب سلطه مطلقه و سرنوشت استعماری را می دیده اند.

زمانی که نتایج اولیه قرار داد مزبور و طیف گسترده حضور خارجیان در کشور و رفتار متکبرانه آنان با مردم به اطلاع مرحوم میرزای شیرازی رسید، ایشان با بینش دقیق خود و فراستی که از نور خدا مایه می گرفت، دریافت که این قرار داد، باعث تسلط اقتصادی کفار بر مسلمین می شود و ذلت آنان را در پی دارد و خدای متعال نیز از این امر راضی و خوشنود نخواهد بود.

بنابر این ابتدا در تاریخ ذیحجه سال ۱۳۰۸ قمری، ضمن ارسال تلگراف برای ناصرالدین شاه این خطر را گوشزد کرد، اما وقتی بتوجهی شاه را دید، حکم تاریخی تحریم تنباکو را طی این عبارت صادر فرمود :

بسم اللّه الرحمن الرحیم ـ الیوم استعمال تنباکو و توتون، بایّ نحو کان حرام و در حکم محاربه با امام زمان ـ صلوات الله و سلامه علیه ـ است.

البته فرمان آن مرجع بزرگ، فتوا نبود، بلکه يك حکم ولایتی بود اما به طور طبیعی، هر حکمی مبتنی بر يك فتوای کلی است. این نمونه بارزی از مبارزه فقهای اسلامی، علیه سلطه اقتصادی بیگانگان است. اکنون باید ببینیم که بحث کوتاه کردن دست اجانب و مبارزه علیه تسلط اقتصادی آنها، مبتنی بر چه مقدماتی است و دامنه آن تا چه اندازه می تواند تعمیم پیدا کند. اینها يك سری مسائلی است که باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

ب) مبارزه دیگری که توسط زعمای عالیقدر شیعه، در جهت حفظ سیادت و عزت مسلمانان صورت گرفت، حرکت جهادی علمای عراق، علیه تسلط سیاسی انگلسات بر این کشور، در زمان معاصر بود که به وسیله مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی ـ رضوان الله علیه ـ رهبری می شد.

در آن هنگام که دولت کافر انگلیس می رفت که بر کشور اسلامی عراق چنگ بیاندازد و تسلط سیاسی خود را بر مسلمانان آنجا مستحکم سازد، فقهای اسلامی، علیه آن دولت استعمارگر اعلان جنگ دادند، و آن مرجع بزرگ، فتوای جهاد را تحت عنوان وجوب جنگ علیه سلطه انگلیس بر مردم عراق صادر کرد.

ج) در کشور اسلامی خودمان نیز، از زمانی که حرکت روحانیت به رهبری امام راحل ـ رضوان اللّه علیه ـ آغاز شد، نمونه های بسیار چشمگیر و روشنی از این نوع مبارزه ها داشته ایم.

از جمله، زمانی که در رژیم سابق، دستور شرکت مردم در رفراندوم برای اجرای مواد شش گانه شاهنشاهی از طرف دولت صادر شد، مراجعی همچون مرحوم آیةالله العظمی سید احمد خوانساری ـ رضوان الله علیه ـ فتوا دادند که «شرکت در این رفراندم، در حکم محاربه با امام زمان (عج) است».

دلیل اصلی چنین مخالفتها و مبارزاتی که در اوج اختناق با رژیم جبار شاهنشاهی انجام می گرفت، چیزی جز آن نبود که مراجع عظام و پرچمدار این مبارزات، حضرت امام خمینی ـ رفع الله درجاتهم ـ با روشن ضمیری و بینش الهی خاص خویش، در میافتند که علاوه بر اینکه چنین رفراندمی به نفع سلطه آمریکای جنایتکار است و راه نفوذ بیگانه را به داخل کشور اسلامی هموار می کند، صدها مفسده دیگر نیز بر آن مترتب می شود.

اگر چه دلیل وابستگی رژیم شاهنشاهی به آمریکا، هر نوع مخالفتی که با آن می شد، در حقیقت مبارزه

با رژیم جنایتکار آمریکا بود، اما برخی از فریادها، مستقیماً و بدون واسطه بر سر آمریکا فرود مآمد که این صلابت از ویژگیهای مبارزه امام راحل (قدس سره) علیه استکبار جهانی بود.

از جمله، قیام ایشان علیه قانون «کاپیتولاسیون» بود که در چهارم آبان ماه سال آغاز گردید و در سیزدهم آبان همان سال منجر به دستگیری مجدد و تبعید ایشان به ترکیه شد. همچنین، حرکت شجاعانه ای را که دانشجویان مسلمان، با الهام از بیانات و رهنمودهای آن امام راحل، در تصرف لانه جاسوسی آمریکا انجام دادند، و در واقع نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ملت مسلمان ایران علیه آمریکا به وجود آمد، می توان یك نوع مبارزه صریح و یك فریاد کوبنده علیه ابر قدرت جنایتکار غرب دانست.

اینها بخشی از مبارزات مسلمین علیه کفر جهانی است که در صحنه های گوناگون و با روشهای متنوع صورت گرفته و هر یك دارای فرایند خاصی می باشد و نشان دهنده مبارزه جدی و آشتی ناپذیر اسلام با کفر است. همه ما کم و بیش، با مبارزه به روش نظامی آشنا هستیم، یا لااقل صحنه هایی از مبارزه مسلحانه انقلابیون را مشاهده کرده ایم، اما فقط عده کمی از افراد، با روش مبارزه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آشنایی دارند. اینجاست که رسالت ما در برابر نسل آینده، در بررسی و تنظیم روشهای مبارزاتی، بر اساس مطالعات اسلامی و تحقیقات علمی، در همه زمینه ها آشکار می شود.

اهمیت تلاش و مبارزه فرهنگی در زمان حاضر

اهمیت تلاش و مبارزه فرهنگی در زمان حاضر

اکنون که استکبار جهانی از انقلاب اسلامی ما سیلی خورده و به نقش عظیم مسلمین در معادلات جهانی پی برده است، ما شاهد ایجاد اختلال در جوامع اسلامی، رذالت کافران در ضدیت با اسلام و نسل کشی مسلمانان در سرزمینهایی چون بوسنی و هرزگوین، خلیج فارس، فلسطین، لبنان و الجزایر بوده و هستیم. بنابر این شکی نیست که همه ما باید از برادران مسلمان خود در این کشورها و سایر نقاط مسلمان نشین جهان، که درحال مبارزه و جنگ با دشمنان اسلامند، پشتیبانی کنیم. و نیز تردیدی وجود ندارد که برای حفظ عزت و سیادت مسلمانان که یك واجب شرعی است، وظیفه داریم در روابط بین المللی، از مواضع سیاسی کشورهای مسلمان حمایت کنیم. همچنان که لازم است تا حد امکان، همبستگی خود را با ملتهای اسلامی تحکیم بخشیده، و در زمینه های مسائل اقتصادی با آنها همکاری نمائیم.

ولی انچه از اهمیت بیشتری برخوردار است و متاسفانه تاکنون در بسیاری از موارد، با غفلت همراه بوده است، مبارزه فرهنگی است. زیرا همانطوری که در بحثهای گذشته اشاره شد، تهاجم فرهنگی بر خلاف شیوه های تهاجم نظامی و اقتصادی، یك جریان کاملاً ملموس نیست که بتوان در برابر آن واکنش دفعی نشان داد، بلکه دارای طبیعت پیچیده ای است که از تلاشها و تجربه های فراوان دشمنان اسلام، طی مدتهای طولانی سود جسته و با آنها عجین شده است. به همین جهت، این شیوه، خطرناك ترین نوع هجوم است که اگر با موفقیت همراه باشد، دشمن به همه اهداف خود رسیده است، و دیگر نیازی به مبارزه نظامی هم نخواهد داشت.

و باید اعتراف کرد که با تاسف فراوان، تلاش دشمنان اسلام در این زمینه تا اندازه ای موفق نیز بوده است و امروز دیگر هجوم فرهنگی به شکلی نیست که بتوان درها را به روی آن بست، زیرا تکنولوژی جدید، درها را شکسته و فرهنگ مهاجم، چون مهمان ناخوانده ای به اندرونی سرکشیده است!

در طلیعه پیروزی انقلاب اسلامی، امام راحل ـ رضوان الله علیه ـ فرمود :

«راس همه اصلاحات، اصلاح فرهنگ و نجات جوانهای ما از این وابستگی به غرب است...

ما الان در همه چیز یك نوع وابستگی داریم که بالاتر از همه وابستگی افکار است. این وابستگی سرمنشأ همه وابستگی هاست که ما داریم. اگر ما وابستگی فرهنگ داشته باشیم، دنبالش وابستگی اقتصادی هم هست، وابستگی اجتماعی و سیاسی هم هست، همه اینها هست». (۷/۸/۵۸)

و نیز فرمود : «اگر فرهنگ جامعه ای وابسته و مرتزق از فرهنگ مخالف باشد، ناچار دیگر ابعاد آن جامعه به جانب مخالف گرایش پیدا می کند و بالاخره در آن مستهلك می شود و موجودیت خود را در تمام ابعاد از دست می دهد. استقلال و موجودیت هر جامعه از استقلال فرهنگی آن نشأت می گیرد ...».

آن بزرگ مرد می دانست که اگر ملتی فرهنگ کفر را بپذیرد، ایدئولوژی و عقاید کفر آمیز را نیز خواهد پذیرفت و یا لااقل در اعتقادات دینی خود سست خواهد شد، و این همان هدفی است که کافران در هجوم فرهنگی بر مسلمین دنبال می کنند. آنها با صراحت گفته اند که هدفشان از تبلیغاتی که در کشورهای اسلامی انجام می دهند، ترویج مسیحیت به امید مسیحی شدن مسلمانها نیست، بلکه کمال آرزویشان این است که نسبت به اعتقادات و باورهای دینی، در قلب جوانان مسلمان شك و تردید ایجاد کنند تا عقایدشان ضعیف و ایمانشان به کفر ستیزی و خدا جویی سست گردد، آنگاه کاملاً از هویت مذهبی و ملی و آرمان خواهی خود دست بردارند و رفتارهای غربی را در همه شؤون زندگی، الگوی خود قرار دهند. واضح است که در این صورت، دشمن سلطه گر خود را در قله پیروزی احساس می کند، چرا که حتی سربازان حریف را نیز به اردوی خود آورده و با اهداف خویش همداستان کرده است.

هم اکنون، دشمنان اسلام با اعزام تعداد بسیار از مبلغین مسیحی به سراسر جهان و به خصوص مبلغینی که در کشورهای آفریقایی مستقر نموده اند فعالیتهای شدید را علیه اسلام انجام می دهند. تخصیص ارقام نجومی بودجه هایی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و به ویژه در سالهای اخیر، از یك سو توسط استعمارگران غربی برای مبارزه با اسلام، و از سوی دیگر به وسیله دست نشاندگان آنها در کشورهای اسلامی مانند عربستان تحت عنوان وهابیت، برای مبارزه با تشیع هزینه می شود، و ارقام بالای مبلغینی که از هر یك از این دو جبهه، با اسلام واقعی و باورهای دینی مردم جهان مبارزه می کنند، رسالت اسلامی و انسانی ما را بسیار سنگین می کند.

باید بدانیم که اسلام و قرآن فقط برای ما و چند کشور دیگر نازل نشده است، بلکه همه مردم در سراسر جهان به عنوان بندگان خدا به این رحمت بیپایان الهی حق دارند و این فرمان خدا است که حاملان امانت الهی، باید آن را به اهلش برسانند. (ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها)[۱] هیأتهای مسیحی، در کشورهای جهان سوم، شیوه های مختلفی را جهت انجام مأموریتهای محوله به کار می گیرند.

از جمله در برخی از کشورهای آفریقایی مانند سنگال، بر طبق قراردادی که با خانواده های تهیدست منعقد می شود، در ازای توزیع کمکهای مختصر مالی و جنسی از طرف این هیاتها به مردم، آنها موظفند که کودکان خود را به مدارس تبشیری بفرستند.

البته مروجین مسیحی و مبلغین اعزامی به کشورهای اسلامی، برای پرهیز از تحریك احساسات و عواطف دینی مسلمانان در انجام کارهای خلاف اسلام خویش، حتالامکان سعی دارند از عملیات غیر مستقیم و فعالیتهای محرمانه و مخفیانه استفاده کنند و به همین جهت است که بیشتر از راههای فرهنگی، سیاحت و جهانگردی، تجارت و سرمایه گذاری، شرق شناسی و زبان شناسی، تخصص در امور باستان و به عنوان مشاور فنی و مربی ورزشی و تحت دهها عنوان دیگر، به فعالیت وانجام

ماموریتهای خود می پردازند[۲].

در کشور آفریقایی کنیا ـ علی رغم فعالیت شدید هفتاد فرقه مسیحی که فقط یکی از آنها که متعلق به ایرلند می باشد دارای کلیسایی است که شش هزار مبلغ مسیحی را تجهیز می کند ـ مردمی زندگی می کنند که به گفته وزیر اطلاعات آن کشور، آماده پذیرش اسلام هستند، چه بسا این مردم همان کسانی باشند که خداوند آنها را به عنوان «اهل امانت» معرفی فرموده است!

این دولت مردی که خود مسیحی و عضو يك کابینه مسیحی است، در سفری که به ایران داشت، آمادگی کشور متبوعش را جهت پذیرش مبلغان اسلامی اعلام کرد. مسلّم است که اگر در کشور او زمینه ای برای گرایشهای اسلامی نباشد و یا در مردم، نسبت به پذیرش دین اسلام تعصبی وجود داشته باشد، او هرگز به خود اجازه چنین اظهاراتی را نمی دهد.

بنابر این، با وجود تبلیغات وسیعی که از طرف مسیحیت علیه اسلام صورت می گیرد و با وجود کارشکنی ها و دشمنی هایی که وهابیون علیه تشیع می کنند و نیز با توجه به غیر قابل مقایسه بودن نیروی انسانی و بودجه های تبلیغی ما با نیروها و بودجه های کلانی که از طرف واتیکان هزینه می شود، به طوری که حتی بودجه و امکانات یکی از کلیساهایی که در آنجا اداره می شود، با تمام بودجه اختصاصی کشور عربستان در آنجا قابل مقایسه نیست با همه این تفاصیل باید امیدوار بود و تا حد قدرت در امر تبلیغ اسلام و اعزام مبلغ به کشورها باید کوشش کرد و اتفاقاً از آنجا که همواره حقیقت پیروز می شود، فعالیتهای بسیار ساده و اندکی که در آنجا برای معرفی چهره تشیع انجام می گیرد، خوشبختانه، بازده بسیار چشمگیری دارد. این نشانگر آن است که امکان تبلیغ اسلام در اینگونه کشورها، تا حد زیادی وجود دارد و لازم است که به عنوان يك واجب شرعی، برای دفاع از حریم تشیع و ترویج اسلام واقعی در این مناطق، سرمایه گذاری بیشتری در جهت انجام مقدمات کار و آموزش زبانهای خارجی صورت گیرد.

از جمله فعالیتهایی که می توان در همین راستا انجام داد، ایجاد ارتباط مداوم با مراکز اسلامی، در دیگر کشورهای مسلمان است. از این طریق ضمن مبادله اطلاعات لازم در مورد میزان جمعیت مسلمان و شیعه، نوع فعالیتها و تلاشهای مذهبی و ارزیابی نیازهای فرهنگی و تبلیغی هر کشور، می توان برخی از احتیاجات دینی و نیازهای تبلیغی آنان را از قبیل کتابها و مجلات مذهبی تأمین کرد.

به هر حال باید دانست که پویایی و جاودانگی هر چه بیشتر انقلاب اسلامی نیز در پرتو تلاش خستگی ناپذیر ما در تمامی صحنه های علمی، هنری، فرهنگی و پاسخگویی مناسب به نیازهای همه جانبه مسلمانان در داخل و خارج کشور میسر است.

اینها مسائلی است که در بعد تبلیغات خارجی مطرح است، اما در داخل کشور نیز موفقیتهای دشمن روبه افزایش می باشد و فرهنگ اسلامی در حال تضعیف است.متأسفانه در اثر تلاشهای ضد دینی و ترویج فرهنگ بیگانه، رسوبات این فرهنگ، بر رفتار عده ای از جوانان هموطن ما اثر گذاشته و التزام به رعایت احکام شرعی را نسبت به اوایل پیروزی انقلاب، کمرنگ تر ساخته و حتی در مواردی، ارزشها را در سطح جامعه به شدت دگرگون کرده است.

آیا فروش و استعمال مواد مخدر، تولید و مصرف مشروبات الکلی، پخش فیلمهای ویدئویی فوق ابتذال و دیگر مسائل مفسده انگیز در کشور جمهوری اسلامی ایران، این «ام القرای اسلام» هنوز زنگ خطر را برای بیداری برخی از دست اندرکاران مسائل فرهنگی به صدا در نیاورده است؟

آیا هشدارهای مکرر و تعبیرات مختلف رهبر معظم جمهوری اسلامی در این باره، کافی نیست؟

مسلّم است که در میان دو دیدگاه موجود که یکی تبادل فرهنگی و دیگری آنچه به تعبیر ایشان «شبیخون فرهنگی» نامیده شده است، به اندازه ای فاصله وجود دارد که یك دایره مثلثاتی را طی می کند ولی اهمیت موضوع از همه اینها فراتر است. افسوس که همواره آنچه را که «میرزای شیرازی» در استعمال تنباکو می بیند تنباکو فروشان نمی بینند، به همین خاطر است که او ارتکاب چنین کاری را درحکم اعلان جنگ با حضرت بقیة الله (عج) می شمارد!

آیا تاکنون هیچ یك از ما، این سوال را از خود پرسیده است که علت آنکه روزانه، میلیونها پاکت رنگارنگ سیگار، با انواع تصاویر و مارکهای گوناگون خارجی بدون هیچ ممنوعیتی به جامعه اسلامی ما تزریق می شود چیست؟ و چرا اغلب این سیگارها با وجود زرق و برق و جذابیت بیشترشان نسبت به مشابه داخلی ارزان تر و تا نصف قیمت به فروش می رسند، در حالی که بهای سایر اجناس غربی چند برابر است؟ دیگر آنکه چگونه و با چه سرمایه ای، این کالای مضر تا سقف انبوه و اشباع جامعه به داخل کشور سرازیر می شود و چرا تعداد فروشگاههای آن در داخل، از تعداد نانوایی ها بیشتر است؟! و خلاصه در رأس این هرم چه دستهای خبیثی در کار است و از این هم فرآورده هایی که دود می شود و محیط را نیز آلوده می سازد، منافع چه کسانی تضمین شده است؟!

چرا در داخل این همه پاکتهای زیبا، نوارهای درسی و کتابهای مفید علمی برای ما ارسال نمی شود و چرا به جای اینهمه سیگارهای خفه کننده ـ که سلامت نسل آینده را به خطر انداخته است ـ فیلمهای ارزشمند علمی و کاستهای دروس تحقیقی که توان فنی و تکنولوژی را افزایش بدهد، به داخل کشور ما سرازیر نمی شود؟!

باید یك بار دیگر همه این سوالات را در مورد انواع مواد مخدر، مشروبات الکلی و فیلمهای مبتذل ویدئویی تکرار کرد و چاره ای دردمندانه اندیشید، که در غیر این صورت دیر یا زود، ترشحات زهر آگین آن، دامان برخی از پاك ترین فرزندان این مرز و بوم را نیز فرا خواهد گرفت، اگر تاکنون از میان آنها قربانیان فراوانی را نگرفته باشد جوانانی که با عقایدی سالم وارد اجتماع و حتی وارد دانشگاهها می شوند و سرانجام با اعتقادی سست و ایمانی ضعیف باز می گردند و در چنگال مشکلات فراوان، تحمل و اعتماد به نفس را از دست می دهند و ناگهان به دامن آلودگیها پناه می برند.

وقت آن است که میرزای شیرازی دیگری به پا خیزد و بار دیگر در این برهه از زمان با فتوایی تازه علم مبارزه و جهاد با کفر جهانی را بر دوش گیرد.

وقت آن است که همه اقشار جامعه بپاخیزند وفریاد آن مرجع کفر ستیز را که امروز در گلوی رهبر بیدار انقلاب ما طنین افکنده است به گوش جان بشنوند و همگی در یك بسیج عمومی و یك حرکت رعد آسای سراسری ـ آنچنان که پشت غارتگران جهانی را یك بار دیگر بلرزاند و بشکند ـ شرکت کنند و با ترك عادتهای زشت و زدودن زنگارهای پلید شرك و شك و بایمانی، موجبات استحکام و تقویت دوباره اعتقادات دینی و ترویج ارزشهای اسلامی را با ایجاد مجالس مذهبی و محافل دینی در سراسر کشور فراهم سازند و در این جهاد مقدس، به وسیله تقویت روحیه خدا جویی، هرگز از ملامت کج اندیشان و روبه صفتان نهراسند و با ایثار جان، شجاعانه علیه بعدالتی های اجتماعی و به باد رفتن انسانها مبارزه کنند.

مجدداً تاکید می کنیم که انجام این امر مهم، فقط به همت عموم مردم مسلمان و مشارکت سراسری آنان امکان پذیر است. یکی از دامهای دشمن القای این فکر است که «وظیفه ما در برابر اسلام و انقلاب به پایان رسیده است و اکنون دیگر نوبت کار دولت است» در حالی که این اشتباه بزرگی است و اگر ملت برای انقلاب و پیروزی جنگ، از مال و جان جوانهای خود مایه گذاشته است، مسؤولیت حفظ این خونها و دستاوردهای انقلاب، هنوز به پایان نرسیده است وانگهی در اسلام دولت و ملت از یکدیگر

جدا نیستند و اعضای يك دولت نیز به تنهایی نمی توانند، با کنار رفتن مردم از صحنه های مختلف، مشکلات عظیم کشور را سامان بدهند.

پي نوشت ها :

[۱]ـ نساء / ٦١.

[۲]ـ رجوع شود به کتاب «این همه تبلیغات چرا؟».

شیوه صحیح مبارزه با فرهنگ بیگانه

شیوه صحیح مبارزه با فرهنگ بیگانه

در مبارزه با فرهنگ بیگانه، همیشه عنصر بیگانه از کشورهای غربی یا شرقی وارد نمی شود; چه بسا، عناصر بیگانه از اسلام در داخل کشور و جامعه خودی وجود داشته باشد و میراث و آداب و رسوم نسلهای قبل از اسلام به عنوان اسلام وارد فرهنگ کشور شده باشد و هیچ ارتباطی با اسلام نداشته باشد.

ابتدا باید فرهنگ اسلامی را بشناسیم و بفهمیم که فرهنگ واقعی چیست و آنچه را غیر اسلامی یا ضد اسلامی است، از آن جدا کنیم تا بدانیم که با چه باید مبارزه کنیم و ناخواسته به عناصر اصلی فرهنگ اسلام ضربه نزنیم.

گاهی ممکن است شیوه و ابزار مبارزه با فرهنگ بیگانه نادرست باشد و از این ابزار به نتیجه مطلوب نرسیم و در عمل، به دشمن کمك کنیم.

در دو سه قرن اخیر، نمونه هایی وجود داشته که برخی به نام مبارزه با غرب زدگی به ترویج فرهنگ غرب کمك کرده اند، خواسته اند با سلاحی که دشمن به دست آنها داد به جنگ با او بروند. در حالی که، به نفع دشمن عمل کرده اند.

بازسازی فرهنگی

بازسازی فرهنگی

در شرایط کنونی جامعه ما بیش از حد نیازمند فعالیت های فرهنگی است. علیرغم منافع غنی فرهنگی، بزرگترین کمبود انقلاب ما کمبود فرهنگی است. متأسفانه عوامل گوناگونی چه پیش از انقلاب و چه پس از آن موجب شده اند که حرکت فرهنگی لازم در جامعه ما به وجود نیاید. شاید بهترین عامل آن پس از انقلاب وقوع جنگ تحمیلی بود که ضرورتاً تمام توان و نیروی فعال جامعه ما را به سوی خود متوجه ساخت، ولی اکنون که دوران جنگ سپری شده و بسیاری از فتنه های داخلی که در ابتدای پیروزی انقلاب چنگ و دندان نشان می دادند نابود گردیده است، موقع آن رسیده که به چیزی بپردازیم که از روز اول پیروزی باید بدان می پرداختیم و آن مسئله بازسازی فرهنگی است.

هر چند جامعه ما در تمامی زمینه ها کمبود و نارسائی دارد، در زمینه اقتصادی، فرهنگی، نظامی ..... صنعتی، اداری و غیره و در تمام آنها احتیاج به بازسازی هست، ولی آنچه بیش از هر چیز باید مورد

توجه واقع شود کمبود فرهنگی و بازسازی فرهنگی است. هر کس در هر نهادی به اندازه توانش باید به این بازسازی کمك کند. کمبود و بازسازی فرهنگی مسئله ای است که تنها در انقلاب ما نقش مهمّی را ایفا می کند، در حرکت انبیاء الهی نیز این مسئله در رأس همه امور بوده. و به یقین می توان گفت حرکت انبیاء در طول تاریخ بشر بیش از هر چیز صبغه فرهنگی و الهی داشته است، سر و کارش با عقل و دل و فکر و اندیشه مردم بوده است، و سایر مسائل از قبیل مسائل اقتصادی، روابط اجتماعی و غیر ذلك نقش ابزار یا مقدمه را داشته اند. خط اصلی حرکت انبیاء خط فرهنگی است، و این انقلاب هم که دنباله حرکت انبیاء و ائمه اطهار سلام الله علیهم می باشد، بر همین اساس بنا شده است.
امروز ما موظف ایم که مردم خود را از نظر فکری تغذیه کرده بینش های صحیح اسلامی را به آنها ارائه دهیم و ارزش های اسلامی را ترویج نموده زنده کنیم، بنابراین اساس تبلیغ، در این دوره بازسازی و نیز در دوره های آتی می بایست بر تبیین حقایق اسلام و ترویج ارزشهای آن، و در یك کلام بر پایه بازسازی و ارائه فرهنگ اصیل اسلامی استوار گردد.

عرصه فرهنگ و سلاح فرهنگی

عرصه فرهنگ و سلاح فرهنگی

عرصه فرهنگ عرصه فکر و اندیشه است، عرصه اعتقاد و گرایش است، عرصه جلوه گری انواع مکاتب حق و باطل است، بنابراین بازسازی فرهنگی نیز به معنای مبارزه با اندیشه های باطل، برداشت های نادرست، گرایش های شیطانی، روش های غلط و مکاتب انحرافی و جایگزینی حق و صواب است.
پیدا است که چنین مبارزه ای، با زور سلاحهای سرد و گرم و بکارگیری تکنولوژی پیشرفته و بسیج نیروهای فیزیکی میسر نیست. اگر مردم دنیا دست به دست هم دهند و مدرن ترین تکنولوژی را بکار گیرند تا یك فکر غلط را از ذهن یك فرد بزدایند نخواهند توانست. این مبارزه سلاح دیگری نیاز دارد. در این عرصه تنها سلاح مؤثر علم است، فقط با منطق صحیح است که می توان غلط را نابود ساخت، نه با زور و یا شعار. البته شعار و زور نیز هر یك در جای خود مؤثر است و باید از آن استفاده نمود اما میدان اندیشه و فرهنگ، میدان منطق و علم است، عقل باید تجلی کند، فکر باید بکار افتد، حقایق باید روشن شود تا دشمن فرهنگی مغلوب گردد. پس باید با سلاح منطق و استدلال، با سلاح تفکر و تحقیق، با سلاح دانش و علم مجهز شویم تا بتوانیم در دنیای اندیشه های متضاد و مکاتب متقابل، حق را از باطل، سره را از ناسره جدا نموده هر یك را به جای خود نشانیم. این وظیفه ماست، این نبرد اگر چه مثل نبرد نظامی درگیری مشهود و محسوسی ندارد، انسان تماشاگر صحنه ای که هزاران کشته و زخمی در آن باشد نیست، ولی اهمیت آن به مراتب بیش از نبردهای نظامی است، و آثار مطلوب یا نامطلوب آن در دراز مدت گسترده تر عمیق تر از آثار نبردهای نظامی است. باید اعتراف کرد که این حقیقت در گذشته آنچنان که می بایست شناخته نشده و هم اکنون نیز آن گونه که در خور و شایسته آن است مورد توجه نیست.

در مبارزه نظامی معمولاً دشمن کاملاً شناخته می شود قیافه و جهت گیرباش مشخص است. انسان می بیند گلوله و بمب و موشك از چه سوئی میآید و چه سوئی را هدف قرار می دهد. به راحتی نوع سلاح بکار رفته را می توان تشخیص داد، اما در مبارزه فرهنگی این گونه نیست. نه دشمن به راحتی قابل شناخت است و نه عرصه مورد هجوم وی و مزارع سلاح بکار رفته. چه بسا در زیر ماسك دلسوزی برای اسلام سالها و شاید قرنها فعالیت کند و زیر پوشش آن، ضربه های کاری بر پیکر آن وارد سازد. چنان وانمود کند که از دلسوختگان اسلام و دلباختگان این مکتب است، حتی کارهای به ظاهر خوب و ریاکاری های نسبتاً چشمگیری نیز در این زمینه انجام دهد ولی در لابلای همین کارها زهر خود را به پیکر این فرهنگ تزریق نماید به طوری که اکثر مردم و گاهی همه آنها جز نوادری نفهمند که این خوراك فرهنگی حاوی چه زهر خطرناکی است، و چه بسا چهره پر فریب و ریای دشمن آن قدر زیرکانه گریم شده باشد که مردم آن را به عنوان کسی که لیاقت رهبری فرهنگی دارد بپذیرند.

مقوله فرهنگ و تهاجم فرهنگی

مقوله فرهنگ و تهاجم فرهنگی

مقوله فرهنگ مقوله وسیعی است که در اطراف آن بسیار بحث شده است. کسانی که با مفاهیم جامعه شناسی آشنایی دارند می دانند که برای این واژه بیش از پانصد تعریف ذکر شده است که پرداختن به همه آنها در این بحث کوتاه و مختصر میسّر نیست. امابه صورت اجمالی، می توان فرهنگ را این گونه تعریف کرد : «فرهنگ عبارت است از مجموعه مایه هایی که رفتار او را از رفتار حیوانات مشخّص و ممتاز می سازد».به طور کلّی، سه بخش اساسی می توان برای فرهنگ در نظر گرفت :

اول، شناختها و باورها

دوم، ارزشها و گرایشها

سوّم، رفتارها و کردارها.

منظور از هجوم فرهنگی آن است که جامعه ای تلاش کند که فرهنگ خودش را بر جامعه دیگری که طبعاً دارای فرهنگی خاص می باشد تحمیل کند یادست کم، نوعی دگرگونی در فرهنگ آن جامعه بوجود آورد. این کار هجوم فرهنگی تلقّی می شود.

اکنون سؤالی که مطرح می شود این است که آیا هجوم فرهنگی همیشه نامطلوب و مذموم است یا ممکن است گاهی اوقات پسندیده و ممدوح باشد؟

این مطلب به جنبه ارزشی بحث مربوط می شود که باید آن را به تفصیل مورد بررسی قرارداد،اما اجمالاً می توان گفت که هجوم فرهنگی همیشه مذموم و نکوهیده نیست. اگر جامعه ای دارای فرهنگ منحط، ارزشهای کاذب، باورهای غلط و شناختهای نادرست باشد، جامعه دیگری به انگیزه الهی و به قصد اصلاح سعی کند که باورهای غلط را از آن بزداید و ارزشهای غلط را به ارزشهای صحیح تبدیل نماید این کار ناپسند و نکوهیده نیست، ولی معمولاً از هجوم فرهنگی تأثیر نابجا و ناحق اراده می شود که کسانی نسبت به جامعه دیگر انجام می دهند و مخواهند دگرگونی های نامطلوبی در آن جامعه بوجود آورند که دست کم، از دید کسانی که از آن به هجوم تعبیر می کنند، این دگرگونیهای نامطلوب است.

پس بطور کلّی منظور از هجوم فرهنگی تلاش افراد یا جوامعی است که به قصد عوض کردن یا دگرگون ساختن فرهنگ جامعه دیگری انجام می شود این دگرگونی ممکن است در سه بخش اساسی ظهور کند :

الف ـ در بخش شناختها و باورها، بینش افراد را نسبت به خدا، جهان و انسان تغییر دهند.

ب ـ در بخش ارزشها و گرایشها، غیر از شناختهایی که انسانها نسبت به هر چیر دارند لازم است در زندگی آنها ارزشهایی نیز مطرح باشد، زیرا زندگی بدون اعتقاد به يك سلسله ارزشها شکل انسانی پیدا نمی کند. وقتی زندگی انسان، انسانی و ممتاز از زندگی سایر حیوانات خواهد بود که خوب و بد در آن مطرح باشد. کسانکه کارهایی، به عنوان اینکه خوب است، انجام می دهند و کارهایی را به عنوان اینکه بد است ترك می کنند به ارزشهای انسانی پای بند هستند. اما جوامع، از نظر شناخت خوب و بد و ارزش و ضد ارزش، با هم اختلاف نظر دارند. حال، اگر جامعه ای يك سلسله ارزشها را پسندید و به آنها دل بست اگر دیگران بخواهند که آن ارزشها را تغییر دهند این کار در بعد ارزشی هجوم فرهنگی

است. آنچه شکل رفتار انسان را تعیین می کند باورها و ارزشهایی است که بدانها اعتقاد دارد.

ج ـ در رفتارها و کردارها، وقتی باورها و ارزشها به نوبه خود تغییر کنند خود به خود رفتار انسانها هم تغییر خواهد کرد. از اینرو، کسانی که میخواهند به فرهنگ جامعه ای هجوم ببرند سعی می کنند در الگوهای رفتاری افراد آن جامعه تغییراتی بوجود آورند. برای این کار هم شیوه های گوناگونی وجود دارد، که باید مورد شناسایی و ارزیابی قرار گیرد.

بطور خلاصه، منظور از هجوم فرهنگی در جامعه ما (که امروز در معرض هجوم فرهنگی دشمنان واقع شده و هر کدام به انگیزه ای میخواهند فرهنگ ما را عوض کنند) این است که شناخت های مردم جامعه ما را نسبت به جهان و انسان و ارزشهایی که به آنها دل بسته ایم و شیوه رفتار فردی و اجتماعمان را، به گونه ای که به نفع خودشان باشد تغییر دهند.

انگیزه دشمن از تهاجم فرهنگی

انگیزه دشمن از تهاجم فرهنگی

گاهی هجوم فرهنگی به انگیزه الهی انجام می گیرد که البته این کار انبیا و پیروان آنها است. انگیزه آنان از قیام، در هر جامعه ای این است که با نیّتی الهی فرهنگ آن جامعه را تغییر دهند، زیرا، وظیفه ای در این زمینه از سوی خدا بر دوش آنها گذاشته شده است تا خطاها و انحرافات جوامع را اصلاح کنند. چنین کاری خواه ناخواه موجب تصّرف در فرهنگ می شود. اما این کار ممدوح است. ماهم از این گونه هجوم فرهنگی استقبال می کنیم. اگر واقعاً جامعه ما از نظر شناختها، باورها، ارزشها و رفتارها مبتلا به مفاسد و انحرافاتی باشد و کسانی در صدد اصلاح انحرافات آن برآیند ماباید از آنها ممنون باشیم. این کار هیچ عیبی ندارد، ولی منظور ما از هجوم فرهنگی، بنابر اصطلاح معروف، عکس این مطلب است، یعنی ایجاد تغییر نامطلوب به وسیله گروهی در جامعه تا ارزشها رابه ضد ارزشها تبدیل کنند، باورهای صحیح رااز مردم بگیرند، تردید، وسوسه، بی باوری، وارفتگی و وانهادگی در مردم ایجاد کنند، حالت پوچگرایی یا باورهای کاذب و ارزشهای غلط به جامعه تزریق کنند، منظور از هجوم فرهنگی همین است.

اما اینکه انگیزه کسانی که چنین کارهایی انجام می دهند چیست بحثی است که تا حدود زیادی جنبه روان شناسی اجتماعی دارد. اگر بخواهیم حق مطلب ادا شود باید بحثهای مربوطه ذکر شود تا بتوانیم نتیجه ای روشن بگیریم در این بخش فقط، بحث کوتاهی در باره این موضوع ذکر می کنیم :

انسانها از اعمال خود در زندگی انگیزه های گوناگونی دارند. طبیعی ترین انگیزه آنان انگیزه های حیوانی برای رفع نیازهای مادی و فیزیولوژیکی است. مانند غذاخوردن و ارضاء هوسهای جنسی و شهوانی این نیازهای طبیعی در بعد حیوانی انسانها ظهور پیدا می کند و آنان تلاش می کنند که این غرایز و خواستهای حیوانی را هرچه بهتر و بیشتر ارضا نمایند. به عبارت دیگر، مقصد چنین انسانهای حیوان صفت، مسائل مادی و اقتصادی و به تبع آن مسائل جنسی است و چیزهای دیگری جنبه وسیله ای دارد. تمام فعالیتهای دیگری که در ابعاد گوناگون اجتماعی انجام می گیرد، اعمّ از زمینه های علمی، صنعتی و هنری همه در جهت خدمت به این غرایز حیوانی و ارضای آنها انجام می شود، حتی تلاش هایی که علما و دانشمندان در آزمایشگاهها و مراکز علمی انجام می دهند بحثها و تحقیقاتی که در زمینه های گوناگون صورت می گیرد، برای چنین مردمی که دراین سطح از فرهنگ هستند، به قصد پر کردن شکم و لذتهای مادی و جنسی انجام می شود.

این مسأله متأسفانه در بیشتر جوامع غربی امروز مشاهده می شود. البته همه مردم کشورهای غربی این گونه نیستند ولی غالب مردمی که آنجا زندگی می کنند و دست اندرکار مسائل اجتماعی هستند،

اهداف مادی و اقتصادی دارند و سایر مسائل برای آنها جنبه فرعی، مقدّمی و وسیله ای دارد; مثلاً، سیاست وسیله ای است برای اقتصاد; میخواهند باتسلّط سیاسی منابع اقتصادی کشوری را به دست آورند. و برای خود بازار فروش مهیّا کنند. تسلّط فرهنگی هم به نوبه خود مقدّمه ای است برای تسلّط اقتصادی. چون نمی توانند اجناس خود را به مردمی که فرهنگشان با خواست آنها وفق ندارد و مصرفی نیستند بفروشند برای اینکه هر روز بتوانند بیش از بیش اجناس خود را به آن کشورها صادر کنند باید فرهنگ مردم آنها را مطابق خواست خود عوض کنند. اگر فرهنگی مبتنی بر عقاید مذهبی، زهد و پارسایی باشد بازاری برای آنها به وجود نمیآورد که بتوانند هر روز ابزار و اسباب آرایش جدید، وسایل تزیینی و امثال آن به آنها عرضه کنند، آنها هم خریدار باشند، بلکه بر اساس اعتقادات مذهبی و اخلاق ساده زیستی از اسراف و تبذیر پرهیز می کنند و چندین سال از هر وسیله ای استفاده می کنند. این گونه عقاید و احساسات به سود آنها نیست. زیرا آنها میخواهند هر چه بیشتر تولیدات خود را به فروش برسانند و بازار خوبی برای کالاهایشان پیدا کنند.برای این منظور هم باید فرهنگ آن مردم را به فرهنگ مصرفی تبدیل کنند. همه به خاطر داریم که در دوران رژیم گذشته در کشور ما فرهنگ مصرفی ترویج می شد. به این دلیل، بسیاری از وسایلِ قابل استفاده به دور ریخته می شد. درصورتی که، در کشورهای سرمایه داری که، خود این فرهنگ را ترویج می کردند و ما را وادار می ساختند که مصرف بیش از حد داشته باشیم صرفه جویی می کردند. آنها حتی شیشه های دارو و آب میوه و نوشابه را در ظرفهای مخصوص می ریزند و شهرداری برای استفاده مجدد آنها را جمع آوری می کند. یا مثلاً، از پوست میوه های مصرفی خود، مانند پرتقال و سیب زمینی، استفاده می کنند. آنها که فرهنگ مصرفی را به ما تحمیل می کنند خودشان آن گونه رفتار می کنند ولی ما چنین نیستیم. دلیل اینکه آنها این فرهنگ را بر ما تحمیل کرده اند تأمین منافع اقتصادی خودشان است. پس انگیزه اصلی دشمنان از هجوم فرهنگی اقتصاد و جلب منافع مادی است. اکنون هم این مقصود از سوی آنان دنبال می شود ولی کلیّت ندارد. مردمی که فرهنگ برای آنها اصالت دارد هیچگاه فقط مسائل اقتصادی و رفاهی برایشان مطرح نیست، بلکه اینگونه مسائل برای آنها جنبه وسیله ای خواهد داشت.

مابرای تأمین نیازهای طبیعی خود مانند غذا و لباس به دنبال کار می رویم; عده ای به کشاورزی مشغول می شوند، عده ای به کارهای صنعتی و بازرگانی و برخی هم به کارهای خدماتی می پردازند تا نیازهای زندگی خود را تأمین کنیم. اما گروهی وقتی دست اندرکار این کارها می شوند پول برایشان اصالت پیدا می کند و اصلاً پول داشتن مطلوب آنها می شود. ابتدا پول وسیله ای بود برای تهیه غذا و لباس، اما وقتی در گیر کارهای اقتصادی شدند پول مقصد اصلی می شود. لذا، به دنبال جمع کردن و هر چه بیشتر اندوختن آن می روند. افرادی هستند که اگر در تمام روز، از بهترین غذاها و در تمام سال، از بهترین لباسها استفاده نمایند و در مجلّلترین کاخها زندگی کنند ثروت آنها برای خود و فرزندانشان تا هفت نسل کافی است ولی قناعت نمی کنند و پیوسته به فکر افزودن بر سرمایه های خود هستند. گویی جنون پول اندوزی دارند، بخصوص کسانی که به رباخواری عادت کرده اند. قرآن کریم در این باره میفرماید : «الَّذینَ یَأکُلُونَ الرِّبوا لایَقُومُونَ اِلاّ کَما یَقُومُ الَّذی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیطانُ مِنَ الْمسِّ : (سوره بقره : ۲۷۵) حالت روانی عجیبی شبیه جنون پیدا می کنند. (جنون پول اندوختن) اینکه این همه مال چه فایده ای برای او دارد و این همه پول را میخواهد چه کند برای او مطرح نیست. برای او تنها داشتن مال اهمیّت دارد.این مطلب به عنوان نمونه ذکر شد تا بدانیم که بسیاری از چیزها اصالتاً جنبه وسیله ای دارد ولی برای گروهی هدف محسوب می شود، پول وسیله ای است برای تأمین نیازها، اما برای پول پرستان و سرمایه اندوزان هدف می شود، تا آنجا که می پذیرد از غذا و لباس و سایر امکانات زندگی کمتر استفاده کند تا پولش کم نشود. بسیاری از مسائل اجتماعی این گونه است که برای بعضی جوامع هدف است و برای بعضی جوامع دیگر جنبه وسیله ای دارد. فرهنگ هم چنین است; برای عده ای اصالت دارد و هدف است و برای عده ای وسیله است. هجوم فرهنگی هم برای برخی اصالت دارد و برای برخی وسیله است.

پیامبران و مصلحان الهی سعی می کنند که فرهنگ مردم را عوض کنند. اما نه تنها به این دلیل که

اقتصادشان بهتر شود بلکه برای این که مردم اعتقاد صحیح پیدا کنند و به ارزشهای والای انسانی پای بند گردند. این موضوع برای انبیا و مربیّان الهی اصالت دارد ولی برای دیگران ممکن است جنبه وسیله ای داشته باشد. پس پاسخ این سؤال که انگیزه هجوم فرهنگی چیست معلوم شد. انگیزه های افراد از این کار متفاوت است و گاهی هجوم فرهنگی مقدّمه ای است برای انگیزه های دیگر و گاهی هدف است.

تأمین منافع اقتصادی،بزرگترین هدف مهاجمان فرهنگی

تأمین منافع اقتصادی،بزرگترین هدف مهاجمان فرهنگی

امروز هدف بیشتر مهاجمان فرهنگی این است که از این هجوم به عنوان يك ابزار استفاده کنندو گرنه هر گز برای مسائل فرهنگی اصالتی قایل نیستند و در زندگی غیر از ارضای شهوات و ارضای جنون پول اندوزی خود چیز دیگری برایشان مطرح نیست. همه چیز درحکم وسیله است برای رسیدن به این اهداف. هر تلاشی هم که انجام دهند، چه در کشور خودشان و چه در جوامع دیگر، همه مقدّمه ای است برای اقتصاد، رفاه مادی، شهوت جنسی و امثال آن حتی مسائلی مانند تسلّط سیاسی، نظامی، برتری علمی ـ تکنولوژیکی و مانند آن وسیله است. چنین مردمی وقتی به جوامع دیگر تهاجم فرهنگی می کنند آن را به عنوان يك ابزار بکار می گیرند و گرنه قصد اصلاح فرهنگ دیگران را ندارند، در فکر این نیستند که اعتقادات آنها درست است یا غلط، باورها و ارزشهایشان صحیح است یا خطا. اگر آنها برای مردم دل می سوزاندند اول سعی می کردند که باورها و ارزشهای خود را تصحیح کنند.

پس اگر در صدد تغییر فرهنگ مردم هستند به دلیل منافع اقتصادی است که به دنبال آن هستند. اوّلین نتیجه ای که آنها از این کار خود می گیرند آن است که غرور مردم را می شکنند.وقتی مردم فرهنگ خود را مردود شمردند مانند آن آست که هویت اجتماعی خود را از دست داده باشند. وقتی ملتی از فرهنگ خود دست بردارد و تابع دیگران شود مانند آن است که بند اطاعت و بندگی آنها را به گردن خود انداخته با شد. این بندگی و تبعیّت فرهنگی از آن رو حاصل می شود که آنان ابتدا توانسته اند غرور و شخصیت مردم را خرد کنند و آنان را تابع خود سازند. در نتیجه، به خود اتّکا ندارند واز خود هویّتی نخواهند داشت. با این همه، این ابتدای کار آنهاست. هدف اصلی آنها این است که آداب و رسومی را که به مردم تزریق می کنند، بپذیرند و رفتار آنها را مطابق خواست خود عوض کنند تا ارزشهای کاذب را بپذیرند، مانند دنباله روی از مدهای روز و تغییر دکورها ولباسها. اگر به چنین کاری توفیق یابند مقاصدشان تأمین شده است. مردمی که این گونه مدپرست شدند تابع هوسهای دیگران و مقلّد آنان شدند به راحتی می توان کالاها بشماری را در بازار آنها به فروش رساند، با این حیله که امروز این کالا مد است و فردا از مد مىافتد. اینکه کالایی که مد بوده چقدر برای زندگی آنان مفیدتر بوده و راحتی و سلامت آنها را چقدر تأمین می کرده اصلاً مطرح نیست. تنها چیزی که برای چنین مردمی مطرح می باشد این است که به محض آنکه مد کالایی عوض می شود در فکر تهیه نوع جدید آن باشند. در این زمینه، تبلیغات بنگاههای تجارتی هم با اهداف استعمارگران همسو و همجهت است. در این بین، جوانان بیش از سایر اقشار تحت تأثیر واقع می شوند. در گذشته، شلوار گشاد مد بود; اما امروزه شلوارهای تنگ مد شده است یا بر عکس. بسیاری از این قبیل چیزها که مد شده با استفاده از تبلیغات رایج در فیلمهاست. هم کسانی که طرح این مدها را به بازار عرضه می کنند از این راه منافع فراوانی به دست مىآورند و هم کسانی که بااستفاده از این طرحها محصولاتی را تولید می کنند.

زندگی ما پر از مظاهر هجوم فرهنگی است که هر يك از آنها برای مستکبران جهان وسیله ای است برای سلطه اقتصادی. البته استعمارگران از سلطه نظامی و سیاسی نیز برای استحکام پایه های قدرت خود یا نفوذ در جوامع استفاده می کنند ولی آنها مقدّمه است. آنچه برای آنها اصالت دارد و نقطه نهایی و هدف غایی آنهاست تسلّط اقتصادی است. آنچه امروز در دنیا مطرح است و محور بحثهای

سیاستمداران بزرگ دنیاست مسأله پیشرفت اقتصادی است. آنها پیوسته در این فکر هستند که امسال در آمد سرانه فلان کشور بیشتر شده است یا کمتر; صادراتش چقدر افزایش پیدا کرده و مسائلی از این قبیل; مثلاً، آمریکا از اینکه ژاپن در حال پیشرفت سریع اقتصادی است و در حال پشت سرگذاردن آمریکاست نگران است.

پیشرفت علم و تکنولوژی یك شعار بیش نیست. اگر آمریکا بتواند از ژاپن تکنولوژی وارد کند اما کالاهای خود را بهتر و بیشتر بفروشد هیچ نگران نیست، چون دوست دارد که دانشمندان آنجا زحمت بکشند، اختراع کنند و بسازند، اما اینها آن را وارد کنند، مونتاژ کنند و به اسم خود به فروش برسانند تا منافع آن به جیب سرمایه داران آمریکایی برود. مطالبی را هم که مطرح می کنند، مبنی بر اینکه تکنولوژی ما پیشرفته تر است، جنبه تبلیغاتی دارد، برای اینکه بتوانند از آن بهره برداری اقتصادی کنند. پس هجوم اقتصادی به انگیزه های گوناگون انجام می شود; اما آنچه امروز برای استکبار جهانی بیشتر اهمیت دارد تسلّط اقتصادی بر کشورهای جهان است. این مهمترین انگیزه آنان از هجوم فرهنگناست.

پیشینه تهاجم فرهنگی

پیشینه تهاجم فرهنگی

هجوم فرهنگی از کجا شروع شد؟ آیا هجوم فرهنگی پدیده جدیدی است یا سابقه دار است؟ اگر بخواهیم از راه تاریخی، مسائل را بررسی و به اسناد و مدارك تاریخی مراجعه کنیم این کاری است وقت گیر و به تحقیقات فراوانی نیاز دارد. اما اجمالاً قرآن کریم مىفرماید «وَكَذٰلِكَ جَعَلْنالِكُلِّ نَبىّ عَدُوّاً شَيَاطينَ اْلاِنْسِ وَ الْجِنِّ» (سوره انعام : ۱۱۲) خدای متعال، در کیفیت تشکّل جوامع و قشربندی و وجود عوامل حق و باطل در جامعه مىفرماید که ما همیشه در جوامع انسانی یك گروه از انبیا، حق پرستان و مصلحان آنها را قرار داده ایم و بر اساس یك تدبیر تکوینی الهی، عده ای از شیاطین در مقابل آنها صف آرایی کرده اند، نه تنها شیاطین جنّی یعنی ابلیسها، بلکه حتّی شیطانهای انسی. خود نیز مىفرماید : «شياطينَ اْلاِنسِ وَ الْجِنِ» انبیا و یارانشان از خدا الهام می گیرند و هدفشان هم هدفی الهی است : رشد دادن جامعه و رساندن آن به کمال انسانی. این یك گروه که داستان آنها در تاریخ و قرآن هم بسیار ذکر شده است. در مقابل اینان، براساس تدبیر الهی، باید شیاطینی هم باشند، چون از نظر قرآن، هدف از آفرینش انسان این است که با اختیار خود راهی را انتخاب کند، و چون انسان باید رشد اختیاری پیدا کند همیشه باید دو راه در مقابل او باشد تا یکی را انتخاب کند. اگر یك راه بود قابل انتخاب نبود عواملی هم که دعوت به این راه می کنند باید با هم توازن داشته باشند. اگر خداوند متعال فقط انبیا را مىفرستاد بُعد ایمان تقویت می شد و بر کفر برتری پیدا می کرد. اگر هم آنها را نمىفرستاد عامل کفر برتری میافت و توازن برهم مىخورد. این دو باید با هم توازن داشته باشند تا همیشه انسان در مقابل دو جاذبه تقریباً متعادل قرار داشته باشد و بتواند انتخاب کند. ارزش انسان به انتخاب او بستگی دارد. برای اینکه انتخاب صحیح و به معنای دقیق کلمه انجام گیرد باید عوامل دعوت کننده به راه راست و چپ و به حق و باطل با هم متوازن باشند. خداوند از این تدبیر الهی در قرآن مکرراً یاد کرده است. در این آیه مىفرماید : «وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنا»; این تدبیر را، خود قرار دادیم که باید در مقابل انبیا دشمنانی از شیاطین انس و جن باشند. این دشمنان چه کسانی هستند؟ امروز شیطان بزرگ آمریکاست; اما همیشه آمریکا نبوده است.آمریکا یك کشور بی هویّتی است که در دو سه قرن اخیر پیدا شده است پیش از آن، کشورها و جوامع انسانی بسیاری بوده اند که دارای اصالتند; مانند ایران، روم، چین، هند و امثال آنها. لکن مسأله استکبار و سلطه طلبی همیشه در بین انسان ها بوده است، از انسانهای اولیه و فرزندان حضرت آدم گرفته تا به حال. «رگ رگ است این آب شیرین آب شور.»

این مسأله همیشه بوده است، پس از این هم خواهد بود. مردم سلطه جو، برتری طلب و ناراضی نسبت به حق خود همیشه بوده اند. هرروز به یك شکل جلوه می کند; اما این روحیه از بین نخواهد

رفت. انبیا هم در مقابل این روحیه تلاش می کنند تا با آن مبارزه کنند. این طبیعت دشمنی بین حق و باطل است. هر کدام به نفع خود تلاش می کنند و سعی دارند تا دیگری را از بین ببرند.

در آیه شریفه ای که ذکر شد، به نوع فعالیت شیاطین و اصلترین کاری که انجام می دهند اشاره شده است بیان آن مسائل توسط قرآن برای هدایت ماست تا بدانیم که چه دشمنانی در کمین ما هستند و بدانیم که چگونه در مقابل آنها موضع گیری کنیم. شیاطین انس در مقابل انبیا به دشمنی بر خاسته اند، وسیله کارشان هم به تعبیر قرآن «یُوحی بَعْضُهُمْ اِلی بَعْض زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُروراً» است; یعنی با حرفها و سخنان زیبا و فریبنده به یکدیگر الهام می کنند. استفاده از سخن زیبا وخوش ظاهر اما بباطن و بمغز کار شیاطین است تا دیگران را بفریبند.

به عنوان جمله ای معترضه خداوند در انتهای این آیه مىفرماید : «وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ». این جزو تدبیر تکوینی الهی است که مىفرماید همان گونه که ما پیامبران را فرستاده ایم و آنها را با انواع نیروهای معنوی حمایت کرده ایم به آنها هم ابزار و وسایلی برای کار داده شده است. البته همان گونه که پیامبر مجبور نیست آنها هم مجبور نیستند; اما تدبیر الهی به شکلی است که هر دو دسته به وجود مىآیند، رشد می کنند و ادامه دهندگان راه هر دو گروه همیشه خواهند بود. هدف شیاطین از اعمال روشهای گوناگون برای جلب طرفداران خود این است که آن دسته از مردمی که هنوز به آخرت ایمان ندارند و زندگی آنها در سطح همین زندگی حیوانی است و فقط هر چه را می بینند و احساس می کنند، می پذیرند و هنوز نمی توانند ماورای محسوسات را درك نمایند و قبول کنند یعنی هنوز ایمان به غیب و آخرت ندارند; بفریبند اما کسانی که دارای ایمان هستند و به ماورای این عالم اعتقاد دارند گول شیاطین را نمىخورند. بر خلاف انسانهایی که تحت تعلمیات پیامبران قرار نگرفته اند. فقط به محسوسات ایمان دارند و به عالم غیب معتقد نیستند و به یقین نرسیده اند; بجز برخی افراد بسیار نادر و استثنائی همه در آغاز زندگی بینش طبیعی و مادی دارند. به تدریج، باید به مسائل ماورای طبیعی و غیبی پی ببرند. شیاطین جن و انس در کمین هستند تا چنین افرادی را به دام بیندازند. پس پاسخ این سؤال که هجوم فرهنگی از چه زمانی شروع شده است این است که از ابتدای تاریخ زندگی اجتماعی انسان همه افراد بشر در گروه حق و باطل قرار داشته اند و از همان ابتدا هم تهاجم فرهنگی وجود داشته است.

مظاهر هجوم فرهنگی

مظاهر هجوم فرهنگی

قابل تأمّل است که خداوند نمىفرماید کار شیاطین جن و انس آن است که حق دیگران را تضعیف کنند، ظلم نمایند یا قتل و غارت کنند، بلکه کار شیاطین را هجوم فرهنگی قلمداد می کند. آنان فکر و اندیشه را عوض می کنند تا نگذارند ایمان به آخرت، بینش معنوی، ارزشهای والا و فوق مادی برای انسانها مطرح شود. آنها تمام فعالیتهای خود رامتوجه این مسأله ساخته اند، چون اگر تهاجم فرهنگی واقع شد در سایر قسمتها نیز به پیروزی رسیده اند آنچه در مقابل مفاسد، انحرافات، اشتباهات و سوء استفاده های مستکبران مانند سدّی ایستاده است افکار و اعتقادات صحیح و باورهای اصیل است. با وجود اینهاست که آنان نمی توانند به اهداف خود نایل شوند. از اینرو تلاش می کنند که این دژ محکم را تسخیر کنند. پس اصلترین کاری که دشمنان انبیا; در سطح اجتماعی انجام می دهند، تأثیر گذاردن بر اندیشه هاست. از این مطالب، پاسخ این سؤال هم مشخص گردید. که هجوم فرهنگی با چه شیوه ای انجام می گیرد. مظاهر هجوم فرهنگی در هر زمانی متناسب با وضعیت همان زمان خواهد بود. البته گذشته ها برای ما مطرح نیست. آنچه برای ما مطرح می باشد این است که بدانیم مظاهر هجوم فرهنگی در جامعه ما و در وضعیتی که اکنون در آن زندگی می کنیم چیست. همچنان که گفته شد، محورهای اصلی این بحث در سه بخش خلاصه می شود :

۱- بینشها و باورها; ۲- گرایشها، ۳- رفتارها و کردارها

در بخش باورها، دشمنان سعی می کنند که بینش ما را نسبت به هستی و انسان تغییر دهند. اگر دشمنان بخواهند اعتقاد مارا نسبت به خدا، آغاز و انجام جهان، معنویات، روح، فرشته، وحی، حساب و کتاب عوض کنند اول تلاش می کنند که این مسائل را افسانه، خیالبافی و خرافه معرفی نمایند; مثلاً می گویند واقع بین باش، درست فکر کن، این حرفها ایده الیستی است، ماورای طبیعت نامحسوس است، این مسائل خیالبافی است،....اگر به صورت محیطی بر این مسائل کار شود متأسفانه می تواند بر جوانان اثر بسیاری داشته باشد. به کسی که ارتباط قلبی و معنوی درستی با ماورای این عالم پیدا نکرده است تلقین می کنند که همه این حرفها خیالات است; عده ای نشسته اند و این مسائل را برای خود بافته اند; اصلاً آدمیزاد نمی تواند اعتقاد جزمی پیدا کند، به هیچ چیز نمی توان یقین پیدا کرد،... در فرهنگ غربی «دگماتیست» یعنی کسی که بر اعتقادات جزمی تکیه دارد و حاضر نیست از آنها دست بردارد مانند یك فحش است اما قرآن در توصیف پرهیزکاران میفرماید : «وَ بِٱلاخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ». وقتی هم میخواهد مردمی رامورد مذمت خود قرار دهد میفرماید : «بل هم فی شكٍّ» در شك و سرگردانی بسر می برند. «بل هم منها عمون»

چشم آنها نمی بیند و از دیدن آخرت کورند. ولی امروز فلسفه دنیای غرب می گوید : اصلاً اعتقاد داشتن نسبت به مسائل غیر مادی خرافات است. چیزی را که نمی بینی و حس نمی کنی، نپذیر و گرنه ایده آلیست و خیالاتی شده ای. اگر هم اعتقادی پیدا کردی نسبت به آن تعصّب نداشته باش. هر کسی برای خود اعتقادی دارد. تو هم اعتقادت را برای خودت داشته باش. اما نباید اصرار داشته باشی که حرف من حق است و حرف تو باطل;... «عیسی به دین خود، موسی به دین خود». به زعم و گمان آنها اولاً انسان حق ندارد به چیزی یقین پیدا کند، چون اصلاً چیز باورکردنی در عالم وجود ندارد. ثانیاً، به فرض آنکه به چیزی اعتقاد پیدا کرد حق ندارد عقیده خود را به دیگران تحمیل کند. با این فرض، کسی حق ندارد کسی را دعوت کند که اسلام را بپذیرد. حتی بت پرستی هم برای خود نوعی اعتقاد است و نباید آنرا نکوهش کرد.

اصول و ارزشهای دینی و تشکیکهای مهاجمان

اصول و ارزشهای دینی و تشکیکهای مهاجمان

اگر کسانی اعتقاد یقینی داشته باشند که اسلام حق است و همه مردم باید به آن ایمان بیاورند و گرنه گمراه می شوند، به عذاب آخرت مبتلا می گردند و سعادت ابدی آنها به خطر می افتد اصلاً شکل زندگیشان عوض می شود; مثلاً در این چند سال اخیر، به دلیل اینکه این مسائل تاحدی جدّی گرفته شده است جوانها و نوجوانان ما در صحنه های نبرد چه افتخاراتی که نیافریده اند! جوانان پانزده شانزده ساله ما، با اعتقاد به آخرت و امدادهای غیبی، دنیا را تکان داده اند اینها همه به خاطر جدّی گرفتن این مسائل است. اگر یك ملت شصت میلیونی، همه، این مسائل را جدی بگیرند در سایر ملّتها هم اثر می گذارند و تدریجاً دنیا عوض می شود.

اما دشمن برای اینکه این مسائل جدّی گرفته نشود تبلیغات می کند; می گوید : دین یك سلسله پندارهایی است مربوط به زندگی شخصی افراد، هر کس در اعتقادی که دارد آزاد است ولی نباید به اعتقاد دیگران کاری داشته باشد. در حالی که عمده شعارهای پس از انقلاب مابر این اساس بود که «ما انقلابمان را به همه جهان صادر می کنیم»; یعنی ما یك سلسله باورهای دینی داریم که میخواهیم آنها را برای دیگران هم اثبات کنیم. اجباری هم نسبت به پذیرش حرفمان نداریم. تنها می گوییم حرف ما رابشنوید اگر دلایل ما برای شما قابل قبول است بپذیرید.

آنها چه پاسخ می دهند؟ آنها می گویند اولاً، اصلا دلیل نیاورید; زیرا دلیلهای فلسفی و تعقّلی هیچ اعتباری ندارد. فقط دلایل حسّی و تجربی قابل پذیرش است. ثانیاً، اگر شما به دنبال این هستید که چیزی را به طور یقینی کشف کنید و بدان معرفت صحیح پیدا کنید این یك خیالی بیش نیست و هرگز تحقّق نخواهد یافت. کشف حقیقت و پیدا کردن اعتقاد یقینی نسبت به یك چیز نشدنی است. انسان هرگز نمی تواند از شك رهایی یابد. اینها کارهایی است که دشمنان ما در زمینه شناخت و جهان بینی انجام می دهند و مهمترین و مؤثرترین کاری است که آنها انجام می دهند، برای اینکه ایمان ما را از بین ببرند.

اما در زمینه مسائل ارزشی : در مدت هشت سال جنگ تحمیلی، مردم به اشکال مختلف به جبهه ها کمك می کردند، از پیرزن و پیر مرد و خرد و کلان به طور کلّی، هر کس به هر شکلی که می توانست کمك می کرد. همه این کمکها به دلیل باورهایی بود که مردم به خدا و قیامت و حساب و کتاب داشتند، و به خاطر یك سلسله ارزشهایی بود که بدانها دل بسته بودند : ایثار، فداکاری، جانبازی و امثال آن. اهمیّت این مسائل برای آنها چنان بود که حاضر بودند جان خود را بدهند ولی این ارزشها مخدوش نشود. پس پابندی به این ارزشهاست که چنین حماسه هایی را مآفریند. اگر موفق شوند که این پابندی را از مردم ما بگیرند در اهداف پلید خود پیروز شده اند. لذا برای سست کردنِ پابندی مردم سعی می کنند که این ارزشها را اعتباری جلوه دهند. می گویند : گروهی چیزی را پسندیدند و بدان دل بستند، همان برای آنها ارزش شد.گروهی هم چیز دیگری را پسندیدند آن چیز برایشان ارزش شد. امروز برای جامعه ای فلان چیز ارزش است و فردا چیز دیگر اولاً، اینها دلیلی عقلانی ندارند. ثانیاً، به فرض داشتن دلیل عقلانی چنین دلایلی اطمینان بخش نیستند چون اینها مسائلی متافیزیکی و غیر قابل اثبات، هستند بخصوص آنکه مسائل ارزشی را متافیزیکی هم نمی توان دانست; زیرا ارزش اعتباری است و اعتباریات برهان بردار نیست. عده ای چنین خواسته اند و چیزی را برای خود به عنوان ارزش مطرح کرده اند، فردا هم چیز دیگری به عنوان ارزش جدید مطرح می کنند. امروز فداکاری، جان بازی و شهادت طلبی ارزش است، فردا پول پرستی، کاخ نشینی، صنعت و تکنولوژی ارزش است.

اگر این فکر رواج پیدا کند که ارزشها اموری اعتباری هستند، پایه و اساسی ندارند و تابع یك سلسله شرایط اجتماعی و فرهنگی خاص هستند مسائل ارزشی که در طول تاریخ برای ما مطرح بوده به تدریج، بر اثر تأثیر فرهنگهای بیگانه بر جوانان، دگرگون خواهد شد. در این صورت جوانان ما در آینده، حاضر نخواهند بود که نارنجك به کمر ببندند و خود را به زیر تانك دشمن بیندازند. چرا؟ چون در گذشته این کارها ارزش بوده ولی اکنون ارزش خود را از دست داده است. در عوض، هنر، رقاصی و خوانندگی و امثال آن ارزش شده است.

پس استعمارگران برای اینکه جامعه ما را از عمل به مسائل ارزشی خود باز دارد یعنی از رفتاری که به نفع مستکبران نیست جلوگیری کنند، چنین دسیسه هایی را بکار می گیرند. آنها می دانند که رفتار ملت ما و دستگاه ارزشی که تاکنون برایش مطرح بوده موجب شده است که قدرتی در آنها بوجود آید که اگر تمام قدرتهای جهان دست به دست هم دهند نتوانند با این ملت مبارزه کنند و او را به زانو در آورند. پابندی به این اعتقادات و ارزشها برای استکبار، گران تمام می شود و او را در مبارزه سیاسی، نظامی و اقتصادی به شکست وادار می کند تا آنجا که می بیند هیچ راه دیگری جز مبارزه فرهنگی وجود ندارد.

مبارزه فرهنگی، بهترین شگرد دشمنان

مبارزه فرهنگی، بهترین شگرد دشمنان

دشمنان ما در مبارزه سیاسی به جایی نرسیده اند، هر چند به تشکیل و سازماندهی گروهکها، تشکیلات و حزبها دست زده اند. در مبارزه نظامی و جنگ تحمیلی نیز به نتیجه ای نرسیده اند. با محاصره

اقتصادی و مصادره کردن پولها و اجناس خریداری شده ما نیز طرفی نبستند; تنها راهی که برای آنان باقی مانده مبارزه فرهنگی است; مثلاً نفوذ در مراکز فرهنگی و دینی، به اسم دین دنبال آن هستند که ببینند موقعیت زمان چه چیزی اقتضا می کند. اگر بتوانند بپرده اسلام را می کوبند و اگر نتوانند به اسم «تحقیقات جدید» و «اسلام نوین»، مطالبی را مطرح می کنند که اساس اعتقادات و ارزشهای اسلامی ما را سست کنند; آنها می دانند که آنچه حیات جهانخواران غرب را به خطر میاندازد اسلام و اقعی و اعتقاد به ارزشهای آن است. اکنون آثار اسلامی انقلاب در کشورهای بسیاری ظاهر شده است و بزودی به قلب مغرب زمین نیز سرایت خواهد کرد. از اینرو می گویند : این افکار و اعتقادات نباید در جامعه رواج پیدا کند و اگر ممکن باشد باید آنها را در نطفه خفه کرد.

از جمله روشهای آنان برای مقابله با فرهنگ اسلامی این است که سعی می کنند تا افکاری عرضه کنند که ملتهای اسلامی خودشان از اعتقاداتشان دست بردارند، اگر نشد سعی می کنند آنها را عوض کنند. در غیر این صورت، روشنفکرنماها را وادار می کنند که وانمود کنند که تاکنون رشد فکری نداشته ایم و در اشتباه بوده ایم اما اکنون که فرهنگ ما علوم و فلسفه ما پیشرفت کرده است، فهمیده ایم که نمی توان معرفت یقینی پیدا کرد; فهمیده ایم که دستگاه ارزشی اصلاً ثبات و دوام ندارد، پایه عقلانی ندارد. اگر این مطلب توسط ملتها پذیرفته شود موجب روشنی چشم استکبار جهانی است. استکبار جهانی از این بالاتر چه آرزویی می تواند داشته باشد که روزی بیاید که مسلمانان در اعتقاداتشان تردید کنند و به ارزشهایشان پابند نباشند. این همان هجوم فرهنگی است : ارائه يك سلسه نظريات فلسفی، معرفت شناختی و هستشناسنانه به عنوان مسائل فلسفی نو. می گویند : نمی توان جلوی فکر را گرفت; مسائل فکری روز باید در مجامع فرهنگی مطرح شود و بطرفانه مورد بررسی قرار گیرد. این شگردی است برای سست کردن اندیشه ها و افکار و باورهای مردم.

می گویند : «اینقدر پابند مسائل دینی نباشید، گاهی هم اندکی گناه بد نیست. اندکی کجی راستی به حساب میآید. این تقیّدات و خشکی ها را کنار بگذارید.» این تهاجم فرهنگی اصیل است که با مدد گرفتن از ابزارها و وسایل تبلیغاتی و هنری انجام می شود. همین مطالب به تدریج، تقویت می شود تا آنجا که به طور صریح، در محافل علمی و آکادمیك مطرح می شود و آنها هم برای قشرهای دیگر که هنوز قدرت تفسیر و تحلیل عمیق و عقلی مطالب را ندارند بازگو می شود. در نتیجه، سایر مردم هم تحت تأثیر قرار می گیرند. از اینروست که می بینیم مفاهیم عوض می شود و به جای آنکه ایثار و فداکاری را نشان دهند تا آنجا که جامعه کشش داشته باشد به مسائل شخصی و جنسی و از این قبیل می پردازند. در نتیجه، قشر جوان قدم به قدم عقب نشینی می کند و از سوی دیگر جانبِ مهاجم فرهنگی خیز برمی دارد.

چیزهایی مثل مد لباس و شکل زندگی که با افکار دشمنان بیشتر سازگاری دارد همه از مظاهر هجوم فرهنگی دشمن است. امروز اگر شما بخواهید در بازار، پیراهنی پیدا کنید که روی آن انگلیسی نوشته نشده، عکس هنر پیشه ها، تصاویر حیوانات و امثال آن رویش نباشد، پیدا نمی کنید. مگر خط فارسی زشت تر از خط انگلیسی است؟ چرا در جمهوری اسلامی و پایگاه انقلاب اسلامی در دنیا، فرهنگ بیگانه اینقدر نفوذ داشته باشد؟ این هجوم فرهنگی است که ما را از هویت خودمان تهی می کند، به گونه ای که گویی ما نه فرهنگ داریم، نه علم، نه زبان و نه خط.

اهمیت مبارزه با هجوم فرهنگی

اهمیت مبارزه با هجوم فرهنگی

آخرین مسأله ای که، در این بحث، مورد توجه می باشد این است که در مقابل هجوم فرهنگی، و ظیفه ما چیست؟ با توجه به ابعاد این هجوم، پیدا کردن پاسخ این سؤال چندان مشکل نیست. وقتی معلوم

شد که هجوم فرهنگی به چه شیوه هایی انجام می گیرد مشخص می گردد که از چه نقاطی مهاجم حمله می کند. آنگاه اگر مراقب باشیم وغافل نمانیم می توانیم موضع مناسبی اتخاذ کنیم. در این حال، اولین وظیفه ما آن است که عظمت خطر را به درستی درك کنیم، تصّور نکنیم که مسأله ساده ای است، باید متوجه باشیم که دشمن میخواهد هویّت ما را به عنوان یك ملّت، از بین ببرد، دین ما را به عنوان با ارزشترین پدیده هستی، از ما بگیرد، اندیشه های اخلاقی ما را که جانمان را باید برای حفظ آنها فدا کنیم از بین ببرد و تربیت اجتماعی، خانوادگی و فردی ما را که مرهون روابط پدر و مادر، زن و شوهر و دولت و مردم است، همه را تحت تأثیر فرهنگ خود قرار بدهد و اگراین روند ادامه پیدا کند نسل آینده ما نه ایمان محکمی خواهند داشت، نه شناخت یقینی، نه جهان بینی روشنی، نه دستگاه ارزشی محکمی و نه رفتار ثابتی که ناشی از هویّت فرهنگی خودش باشد.

بنابر این، باید این خطر را خوب درك کنیم. اگر چنین شد آنگاه می دانیم که چه باید بکنیم. آنان که بامسائل اسلامی کاری ندارند دست کم، برای ملیّت خودشان هم که شده ارزشهای کشور خود را فراموش نکنند و با تقلید از مظاهر فرهنگی غرب در مد لباسها و فیلمها و سایر موارد مشابه فرهنگ دشمن را رواج ندهند. بخصوص دانشجویان عزیز، که از رشد فکری و عقلی بر خوردارند، باید بیشتر مراقب باشند و برای ترویج فرهنگ و ارزشهای اسلامی تلاش کنند. ارزش مجاهده در این راه است. باید در این زمینه، مطالعه و بحث شود و این مسائل برای نسل جوان بخوبی روشن گردد در این میدان مسؤولیت قشر دانشگاهی بیش از سایر مردم است. اگر سستی شود دشمن با دسیسه و توطئه های فراوانِ خود، نفوذ خواهد کرد و در آن صورت، خون شهیدان عزیزی که در این راه ریخته شده پایمال خواهد گشت.

در میان همه فرهنگها، تنها فرهنگ اسلام است که می تواند در مقابل دشمنان با تمام قدرت مقاومت کند. این مطلب را مدتهاست که آنها فهمیده اند; لذا، بیش از یك قرن است که تصمیم گرفته اند برای مقابله با فرهنگ اسلامی آن را کم رنگ بلکه بیرنگ و بیرمق کنند. آنها نقشه کشیده اند که در کشورهای اسلامی، اسلام را طوری وانمود کنند که کارایی لازم را نداشته باشد. برای این منظور، بهترین راه را این دیدند که اسلام را مثل مسیحیت امروز اروپا به معابد و مساجد منحصر کنند و اسلام را از دخالت دادن در امور زندگی اجتماعی و سیاسی معاف کنند (مسأله تفکیك دین از سیاست و سکولاریسم).

تجربه تفکیك دین از سیاست در غرب به موفقیتهایی دست یافته بود انتظار داشتند این سیاست در ایران هم کاملاً به موفقیت برسد; اما یك انسان الهی پیدا شد و این نقشه را در کشورهای اسلامی بر باد داد. او امام خمینی (قدس سره)بود.

اگر آنها با ما دشمنی دارند بر سر همین مسئله است. اگر با امام (قدس سره) نیز دشمنی کردند برای همین مسئله بود وگرنه عظمت امام خمینی در دل آنها بگونه ای بود که باختیار و از عمق دل، به او احترام می گذاشتند. عظمت امام آنچنان بود که هر انسانی را در مقابل خود خاضع می کرد; ولی دشمنیهای آنها به این دلیل بود که روش امام خمینی (قدس سره) با اهداف اقتصادی و سیاسی آنها تقابل تام داشت. نمونه آشتی ناپذیری امام (قدس سره) را امروز در خلف صالح او می بینیم. این بزرگترین مشکل آنهاست.

هر انقلابی را به نحوی مهار کرده و به شکلی از پا در آورده اند و در نهایت، با آن آشتی کرده اند. آشتی ناپذیری انقلاب اسلامی ایران برای آنها یك بلای درمان ناپذیر است. پس علت اینکه با آن مبارزه و دشمنی می کنند و فرهنگ ما را مورد هجوم قرار می دهند تا حدی روشن شد.

عامل دیگری را نیز می توان به آن افزود : امروز فاسدترین کشورهای دنیا از نظر مواد مخدر، مشروبات الکلی، قتل، جنایت و از هم پاشیدگی خانواده ها آمریکاست. تعداد قتل و جنایت در هیچ

کشوری مثل آمریکا نیست. به علت ارتکاب بیش از حد جنایت و قتل، دولت خرید و فروش دو نوع سلاح را در این کشور ممنوع کرده است. البته هنوز خرید و فروش حدود بیش از شصت نوع سلاح دیگر آزاد است.

اخیراً شهردار نیویورك برای اینکه دانش آموزان بتوانند به مدرسه بروند به پلیس دستور داده است که هر روز در مواقع شروع و تعطیلی مدارس، از خیابانهای اطراف، به دقت، مراقبت کند; یعنی دانش آموزان مدارس آمریکایی جرأت نمی کنند که آزادانه به مدرسه بروند; یا آنها را می ربایند یا نابود می کنند یا به مراکز فساد می کشانند یا مبتلا به مواد مخدر می کنند و یا مورد تجاوز جنسی قرار می دهند. بسیاری از کلاسهای مدرسه ها خلوت است; چون دانش آموزان امنیت ندارند که از خانه های خود بیرون بیایند.

او اینگونه چاره اندیشی کرده است که در هنگام شروع مدارس و هنگام تعطیل شدن آنها، پلیس خیابانهای اطراف مدرسه را محاصره کند. این تنها چاره ای است که آنها به عقلشان رسیده است. تجاوزات جنسی پدرها و پدربزرگها به بچه های کوچك خود هم بسیار فراوان است.

چندی پیش فیلمی را در آلمان به نمایش گذاشتند که در آن یك نوجوان سیزده ساله پدر و مادر خود را کشته و محاکمه شده بود. از او پرسیدند که چرا پدر و مادرت را کشتی؟ از این کار چه انگیزه ای داشتی؟ او جواب داد : از وقتی که خود را شناخته ام و به یاد دارم، مورد تجاوز جنسی پدرم بوده ام. پدرم این کار را در مقابل مادرم انجام می داد. به این دلیل، کینه پدرم و مادرم در دلم جا گرفته بود تا اینکه موفق شدم آنها را به قتل برسانم. این فرهنگ غربی است که میخواهند آن را برای ما صادر کنند.

ابزار تهاجم دشمنان چیست؟

ابزار تهاجم دشمنان چیست؟

ابزارهای گوناگونی برای رسیدن به مقاصد خود دارند که در ظاهر ساده اند ولی در پشت هر یك از آنها تاکتیکهای علمی بسیاری وجود دارد و ما اهمیت آنها را درك نمی کنیم. متأسفانه با همه درك سیاسی خوبی که داریم درك فرهنگی ما قوی نیست. متأسفانه پس از انقلاب نیز در این زمینه رشد نکرده ایم. جوان سیزده، چهارده ساله با التماس، پدر و مادر خود را راضی می کند که به جبهه برود و نارنجك به کمر می بندد و به زیر تانك می رود، چه عاملی باعث ایجاد چنین روحیه ای در او شده است چرا این همه پیر و جوان، از سیزده، چهارده ساله تا پیر هفتاد، هشتاد ساله، عاشقانه در جبهه ها شرکت می کنند؟ آنها می گفتند : اگر شهید بشویم به بهشت می رویم و به لقاءالله می پیوندیم. اعتقاد به اینکه خدایی هست و عالم دیگری وجود دارد، این فداکاریها پاداش دارد و انسان به محبوب خود نایل می شود این اعتقادات، جوانان ما را به میدان جهاد می کشد.

اگر بخواهند این روحیه را از ما بگیرند باید چه کنند؟ هیچ راهی بهتر از این وجود ندارد که ایمان را از آنها بگیرند; این یقینی که به عالم آخرت، حساب و کتاب و ماوراء الطبیعه، دارند به شك تبدیل کنند. انسانی که شك داشته باشد که، العیاذ بالله، خدا هست یا نیست، عالم آخرتی هست یا نیست و جهنمی هست یا نیست فداکاری نمی کند.